



ماه نامه فرهنگی وطن یولی
سال نهم | ۸ صفحه | ۲۰۰۰ تومان

انتخابات ریاست جمهوری و شکست سنگین قومگرایی

پاینده باد ملت ایران

قومیت بدون گروه گرایی از نگاه جامعه شناس
آمریکایی راجرز بروبیکر:

گروه ها و سازمان های قومی
نماینده قومیت هانیستند

مدیر کل صدا و سیمای آذربایجان شرقی:
گویش تبریز معیار ماست که
همان زبان استاد شهریار است

نقش انگلیس در تأسیس
جمهوری بادکوبه

آذری ها و مردم سیستان و بلوچستان
معمولاً به اصلاح طلبان رای می دهند

رای پزشکيان قومیتی نیست

آنچه به کس نتوان گفت

وطن یولی و انتخابات ریاست جمهوری



دفاع مقدس منقالات دارد و حضورش در جبهه های جنگ را سند میهن دوستی اش معرفی می کند. پزشکيان براساس گفته های خودش مخالف نژادگرایی و نفرت پرانی قومی است و آگاه است که پان ترکیسم و پان عربیسم و سایر پان ها توطئه برای تجزیه ایران است. به دنبال تفرقه نیست بلکه شعار اتحاد می دهد و معتقد است «همه برای ایران» باید متحد شوند. «ایران را برای همه» می خواهد نه چون انحصارگرایان برای قشر و باوری خاص. حتی بر این باورم که پزشکيان با تلاش ایران از تباهی و ویرانی است تلاش برای اینکه ایران برای همه ایرانیان ها و بهره گیری از شایستگان همه مناطق ایران فارغ از باور و اعتقاداتش خواهد توانست با سلب بهانه از قوم گرایان راه نفرت پرانی آنان را سد کند. فارغ از همه اینها پزشکيان در مقابل اقلیتی ایستاده که ایران را بدون ایرانیان می خواهد اقلیتی که حاضر به پذیرش حق برابر همه شهروندان در مالکیت این سرزمین نیست و می خواهد نتیجه کوشش صدساله این مردمان برای حاکمیت قانون و عدالت و آزادی را به مسلخ ببرد. این رای دادن تلاش برای رهاندن ایران از تباهی و ویرانی است خود خواهد توانست به باطل السحر باشد. این تلاش شایسته یاری است. من هم مثل شما روز انتخابات با افتخار خواهم نوشت: مسعود پزشکيان»

مسعود پزشکيان با تشکیل کابینه فرانچاخی و متشکل از شهروندان ایرانی از استان های مختلف و پرهیز از جانبداری قومی نیز آب سردی را بر سر افراد و گروه های قومگرا ریخت و نشان داد که تصور آنان از پزشکيان نادرست بوده است. در عین حال برگزیده شدن یک آذربایجانی که بیش از چهار دوره نیز نماینده مردم تبریز در مجلس بوده است خود خواهد توانست به باطل السحر جریان پانترکیسم بدل شده و پرده از فریب این جریان در مورد وجود تبعیض نسبت به مردم آذری زبان بردارد. در حالی که جریان پانترکیستی مدعی وجود تبعیض علیه مردم آذربایجان است در حال حاضر علاوه بر مقام معظم رهبری، رئیس جمهور و رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران نیز از میان شهروندان آذری زبان ایران هستند و این امر به خودی خود بطالن ادعاها و کوریب های جریان پانترکیسم را نشان می دهد و به امید خدا دوران دولت مسعود پزشکيان موجب بی اعتباری و اضمحلال کامل این جریان و ادعاها و شعارهای بی پشتوانه اش خواهد شد.

فراکسیون ترک زبانان در همان ابتدای تاسیس ناکام ماند و به زودی منحل شد و از میان رفت که خود دلیل روشنی بر نادرستی تشکیل چنین فراکسیونی است و دکتر پزشکيان نیز پس از این اقدام کمتر فعالیت قومی از خود نشان داد و به عنوان نماینده مجلس که دست کم چهار بار مورد تأیید مراجع تصمیم گیر قرار گرفته در انتخابات اخیر ریاست جمهوری نیز مورد تأیید قرار گرفت و توانست اعتماد ملت ایران را نیز جلب کرده و به عنوان رئیس جمهور برگزیده شود. با توجه به حساسیت های فردی که داشتیم نگران استفاده دکتر پزشکيان از ادبیات قوم گرایانه و شعارهای مهیج قومی بودم اما ایشان به خوبی نشان داد که قصد ندارد از عامل قومی برای پیروزی و تهیج بخشی از ملت ایران بهره بگیرد و با وجود دل بستن قوم گرایان، ایشان طی روزهای تبلیغات انتخاباتی کوچکترین شعار و مطلب قومی را بیان نکرد و به خوبی در قامت یک چهره ملی که دغدغه توسعه و سعادت ایران و ایرانیان را در سر دارد ظاهر شد و توانست در سرتاسر ایران اعتماد ملت را جلب کند. در پی مشاهده رفتار نجیبانه و با احترام به سایر نامزدهای ریاست جمهوری روز چهارشنبه ۶ تیر مطلب زیر را نوشته و در پایگاه های خبری منتشر کردم که مورد توجه نیز قرار گرفت:

«توضیح روزنامه نگار مباحثه کننده با پزشکيان درباره فیلم ۶ سال پیش: ایران گراست، به او رای می دهیم

شاید بسیاری از شما صحنه گفت و گوی من با دکتر پزشکيان در نمایشگاه مطبوعات ۶ سال پیش را که امروز برای تخریب ایشان از آن سوء استفاده می شود در فضای مجازی دیده باشید. به عنوان یک اصلاح جوی میهن دوست که بیش از دو دهه به فعالیت سیاسی و اجتماعی و مطبوعاتی پرداخته ام یک دهه اخیر را نگران نفرت پرانی قومی و تلاش دشمنان این مرز و بوم برای ایجاد تفرقه میان ملت یک پارچه و سربلند ایران بوده ام. آن گفت و گو که در فرصتی کوتاه و گذرا رخ داد چه از سوی دکتر پزشکيان و چه از سوی من از سر غیرت مندی و ایران دوستی و صداقت بوده است. ما آذری های سری پرشور داریم و بی محابا و استوار از باور و اندیشه خود دفاع می کنیم و این هرگز به معنای عدم پذیرش نظر مخالف نیست. در آن برهه به خاطر اینکه قوم گرایانی به کنش پزشکيان دل بسته بودند منتقد او بودم اما او در گذر زمان ثابت کرد به تمامیت ارضی، وحدت و هویت ملی باور دارد. درک او از مسایل قومی ذیل دو میزان عدالت و انصاف در منقالات با بیگانه گرایی و نفرت پرانی قرار می گیرد و همین مرز باریک، قوم گرایی دیگرستیز را از میهن دوستی برابری خواه جدا می کند. براساس سخنان و عملکرد دکتر پزشکيان می توان تشخیص داد که ایشان به «همه برای ایران و ایران برای همه» باور دارد. برخلاف قوم گرایان میان هموطنان از گویش های مختلف فرقی نمی گذارد و «ایران را برای همه» می خواهد. به نمادهای هویت ملی چون زبان فارسی و تمامیت ارضی و مفاخر فرهنگی ایران چون حافظ و سعدی و کوروش و فردوسی باور دارد. بیگانه ستیز است و در مقابل شعر طعنه آمیز رهبر یکی از کشورهای همسایه غیورمندانه او را به عبرت گیری از سرنوشت صدام فرا می خواند. می داند که قوم گرایی با دفاع غیرتمندانه از میهن در هشت سال

پزشکيان: حرف توست. حرف مردم آذربایجان نیست. این حرف توست.

دشتیانی: من مردم آذربایجان هستم.

پزشکيان: من نماینده مردم آذربایجانم.

دشتیانی: شما وکیل ملت ایران هستید. وکیل من هستید. وکیل ملت ایران هستید

پزشکيان: من حرف خودم را می زنم.

دشتیانی: من یک خواهش می کنم از شما.

پزشکيان: من با تو بحث نمی کنم. ولش کنید.

دشتیانی: دستت را بکش (به محافظ). اینجا نمایشگاه مطبوعات است. شما نماینده ملت ایران هستید. قانون اساسی را ببینید شما نماینده ملت ایران هستید.

پزشکيان: ولش کنید.

دشتیانی: این تحلیل من نیست. این قانون اساسی است.»

همانگونه که در این گفتگو نیز روشن است من در حال بیان مقدماتی بودم تا به بحث تشکیل فراکسیون ترک زبانان برسم که در پی طرح موضوع اصلی نیز دکتر پزشکيان حاضر به ادامه گفتگو نشده و از جا برخاسته و غرقه را ترک کردند. بریده صوتی دیگری نیز در روزهای تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری از من منتشر شد که به نشستی با عنوان قوم شناخت مربوط می شد و در این بریده صوتی گفته بودم: «آقای پزشکيان اصلاح طلب در کنار قاضی پور جبهه پایداری و بیگی احمدی نژادی یک واحد سیاسی جدید تشکیل می دهند که محور آن ترکیت است و کل ساختار سیاسی ایران را بهم می ریزد. یک موجودیت جدیدی خلق می شود که نه اصولگراست، نه اصلاح طلب است، یعنی اگر میزان قدرت بیشتری داشتند و در مقابل شان مقاومت نمی شد، و مخالفت های بیرونی ادامه پیدا نمی کرد، بزرگترین فراکسیون مجلس ایران، فراکسیون کسانی شده بود که تنها ویژگی خود را ترک بودن معرفی می کردند. این اتفاق در عمل داشت می افتاد. آقای پزشکيان می توانست به پشتوانه این ترکیت رییس جمهور ایران بشود.» هر چند در همین بریده صوتی نیز منظور و هدف مشخص بود اما هر فردی که بخواهد با تکیه بر تحریک احساسات قومی و عاملی به نام «ترکیت» و بدون داشتن اندیشه سیاسی به قدرت دست پیدا کند می تواند به عاملی آسیبزا بدل شود چنانکه در ادامه این سخنرانی گفته بودم: «ویژگی قومیت این است چون مبتنی بر اندیشه سیاسی و منافع مدنی و سیاسی و جناحی نیست، مبتنی بر یک احساس است. تعلق به یک هویت قومی، کاملاً یک موضوع احساسی است که باعث خط بندی افراد می شود و آنجایی که اندیشه سیاسی وجود ندارد، مهم نیست که مثال ترک هستی یا نیستیی باید انتخاب کنی که ترک هستی یا نیستیی، از طرف جامعه محلی هم به شما گفته می شود که هستید یا نیستید، سپس مرزبندی ها شروع می شود، در پی تقسیم بندی های مبنی بر اینکه تو کردی، تو گیلکی و من ترکم، شکاف کل کشور را چند تکه می کند. مهمترین خطر قومی برای ایران قطعاً پانترکیسم است؛ چون هیچ یک از اقوام دیگر از جمعیت قابل توجهی برخوردار نیستند. تنها جمعیتی اگر به لحاظ احساسی و به لحاظ قومی تحریک شوند، می توانند خطر ساز شوند جمعیت ترک زبان است.»



برخلاف خودم که فعال سیاسی بوده و هستم و طی بیست سال گذشته عموماً در فعالیت های سیاسی حضور داشته ام ماهنامه وطن یولی نشریه ای فرهنگی است که با هدفی خاص منتشر می شود و تلاش کرده ام از مباحث سیاسی و جناحی به دور باشد. تمرکز وطن یولی بر آگاهی بخشی فرهنگی و تاریخی درباره فرهنگ و تمدن ایران زمین بوده است و جز در موضوعاتی که به نوعی به مسائل ملی مرتبط نباشند تلاش کرده ام از طرح مباحث سیاسی اجتناب کند اما نامزدی دکتر مسعود پزشکيان در انتخابات ریاست جمهوری که سال ها نماینده تبریز در مجلس بوده به نوعی به وطن یولی ارتباط داشت. نامزدی دکتر پزشکيان مورد توجه گروه های نژادگرا و پانترکیست قرار گرفت و این گروه ها امیدوار بودند که مسعود پزشکيان مساله قومیت را به دال مرکزی پوشش انتخاباتی خود بدل کند و از این طریق مباحث قومی به میان عموم مردم کشیده شود و چه بسا موجب شکاف و گرم شدن بازار گروه های قومگرا در عرصه های اجتماعی شود. این نگرانی از سوی افراد و گروه های ایران گرا نیز وجود داشت و این نگرانی به گوش مسعود پزشکيان و تصمیم گیران ستاد انتخاباتی او رسانده شد و بر همین اساس پوشش انتخاباتی او با انتخاب هوشمندانه شعار «برای ایران» جهت گیری کلی خود را انتخاب کرد و دست رد به سینه قوم گرایان زد. اما در مورد رابطه وطن یولی و انتخابات ریاست جمهوری نیز موضوع دیگری نیز وجود داشت. دکتر پزشکيان در جریان نمایشگاه مطبوعات سال ۱۳۹۵ مهمان غرقه ماهنامه وطن یولی شد و گفتگویی با بنده داشت که با ترک غرقه توسط ایشان خبری شد و در ایام انتخابات ریاست جمهوری نیز فیلم این گفتگو به عنوان نشانه عدم نقدپذیری توسط ایشان مورد استفاده قرار گرفت بارها در فضای مجازی باز نشر شد. این سخنان در گفتگوی من و دکتر پزشکيان میان ما رد و بدل شد:

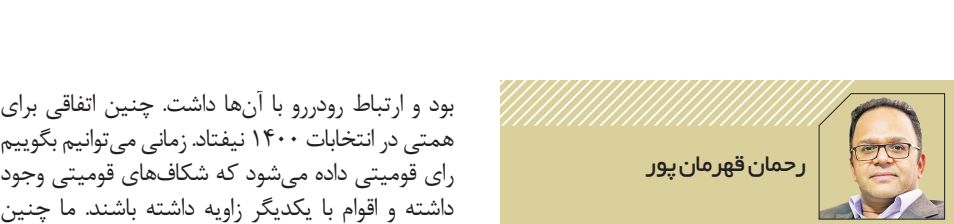
«دشتیانی: مردم آذربایجان ایران دوست هستند. تاریخ آذربایجان همواره ایران دوست بوده، مردم آذربایجان فرهنگ و زبان محلی خودشان را دوست دارند توسعه محلی را دوست را دارند، اما، اما هیچ وقت مردم آذربایجان این طوری نبودند که ترک را در مقابل کرد قرار بدهند، ترک را در مقابل ارمنی قرار بدهند. هر موقع ارمنی ستیزی اتفاق افتاده در کشورهای همسایه ما اتفاق افتاده. ما مردم آذربایجان! بیشتر از دوهزار سال است ارمنه شهروندان ارومیه بودند، تبریز بودند، اردبیل بودند، به صلح و صفا در کنار هم زندگی می کردند یا هیچ وقت ستیز نکردیم. ترک ها در ترکیه ارمنی کشی کردند. پزشکيان: اینارو چاره من می گی؟ دشتیانی: بحث فراکسیون ترک زبانان یک نقار و تفرقه برزگی شد که بزرگترین و معترض و ناراضی اش ما مردم آذربایجان بودیم.



رویداد تاریخ‌نگار ایران (از آغاز تا ۱۲۸۴ ش) به قلم احسان یارشاطر با ترجمه محمدحسین مرعشی از سوی نشر نامک منتشر شد.
کرونولوژی تاریخ ایران، یک گستره فراگیر از تحولات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که در مدت دهها قرن شکل گرفته است و طی این روزگار آن سرزمین به عنوان یک مرکز فرهنگی و تمدنی تأثیرگذار بر منطقه و جهان شناخته می‌شده است. احسان یارشاطر در این کتاب مدخل‌هایی را برگزیده که نشان‌دهنده نگاه او در شکل‌گیری حوزه تمدنی ایرانی است.او در تبیین تاریخ ایران تا انقلاب مشروطه برای تحولات سیاسی و دیپلماتیک اهمیت فراوانی قائل است اما پس از آن به مردم و شخصیت‌های فرهنگی، توجه بیشتری نشان می‌دهد. احسان یارشاطر مدیر دانشنامه ایرانیکا مجلد سیزدهم این اثر را به ایران و رویدادنگار تاریخ ایران اختصاص داده است. این رویدادنگار اتفاقات مهم و عمده تاریخ و ماقبل تاریخ ایران را از روزگاران کهن تا ۱۳۸۴ ش (۲۰۰۵ میلادی) ثبت کرده است. چهره‌های سیاسی، شخصیت‌هایی مانند شاعران،



رای پزشکیان قومیتی نبود



نحوه رای دادن اقوام و رای دادن بر اساس قومیت یا Ethnic voting دو مفهوم متفاوت اند. در مدل های رفتاری رای دهندگان در ایران اولی متغیر معنادارتری است. یعنی اقوام و اقلیت های مذهبی معمولاً به نامزدهایی تمایل بیشتر دارند که مطالبات آنها را مطرح کنند. یعنی استان های مرزی به نامزدهایاصلاح طلب تمایل بیشتری نشان داده اند. در کنار این هر نامزدی در استان زادگاه خود رای بیشتری کسب کرده است. این رای را نمی توان الزاما قومیتی دانست. پزشکیان این بود که در مهیاد به دنیا آمده بود در ارومیه بزرگ شده بود و در تبریز سیاستمدار شده بود. یعنی سید رای شخصی اولیه بزرگی داشت که شاسس پیروزی او را بیشتر می کرد. اگر رای پزشکیان قومیتی بود نباید در کردستان یا کرمانشاه با اختلاف رای بسیار زیاد برنده می شد.

در ادبیات سیاسی دو مفهوم چگونگی رای دادن اقلیت‌ها و قومیت‌ها مطرح هستند. مفهوم اول در ایران به‌اشتباه به جای مفهوم دوم به کار می‌رود. در کشورهایی مثل سریلانکا،نیجریه یا اندونزی می‌توانیم از مفهوم رای قومیتی استفاده کنیم. مثلاً در اندونزی، مسلمانان به چینی‌تبارها رای نمی‌دهند. در نیجریه، اصل نظام انتخاباتی براساس تقسیم قدرت میان قومیت‌ها طراحی شده است. اما در ایران، چنین مسئله‌ای وجود ندارد و ما با رای دادن نوع اول – رای اقلیت‌ها – روبه‌رو هستیم. به‌عنوان مثال اهل سنت عموماً به نامزدهایی تمایل نشان می‌دهند که مطالبات آن‌ها را مطرح کرده‌اند. مثلاً رای خاتمی در استان‌های سنی‌نشین معمولاً بیشتر بوده. اما اگر بخواهیم مسئله را قومیتی نگاه کنیم، قاعدتاً پزشکیان نباید در کرمانشاه، کردستان و سیستان و بلوچستان رای می‌آورد. معمولاً رفتارهای محافظه‌کارانه در مرکز کشور بیشتر است و در مناطق پیرامون بیشتر شاهد اقبال به اصلاح‌طلبان هستیم. البته این قاعده فقط به ایران محدود نیست. مثلاً در کره‌جنوبی، بخش‌های توسعه‌یافته‌تر به لیبرال‌ها نزدیک هستند. بنابراین باید بگوییم که این تقسیم رای و گرایش‌ها، کاملاً طبیعی است. آن رای‌ی که به آقای پزشکیان داده شد، رای اقلیت‌ها و قومیت‌ها (نه رای‌دهی قومیتی) بود که معمولاً به اصلاح‌طلب‌ها متمایل است.

در پیرامون ایران و استان‌های سنی‌نشین، معمولاً تمایل برای رای دادن به نامزدهای اصلاح‌طلب بیشتر است. یک الگوی ثابت هم داریم که مربوط به استانی است که سیاستمدار به آن تعلق دارد. سیاستمدار در استان خود رای خیلی خوبی دارد. رئیس‌ی در خراسان شمالی، جنوبی و رضوی یا آقای خاتمی در یزد، و آقای پزشکیان در تبریز رای بالایی داشتند. پزشکیان یک ویژگی مهم دارد و آن نیز مطرح بودن به‌عنوان یک سیاستمدار منطقه‌ای است. پزشکیان از زمانی که وزیر شد و دوران بعد آن، همواره در استان‌های شمال‌غرب کشور فعال بود و کنشگری می‌کرد. برای حمایت از نامزدهای مختلف اصلاح‌طلب، سخنرانی می‌کرد، به مناطق مختلف سرکشی می‌کرد. به همین دلیل در منطقه او را می‌شناختند. این را مقایسه کنید با آقای مهرعلیزاده که با اینکه خودش زاده آذربایجان بود ولی به‌عنوان سیاستمدار محلی، مطرح نبود. پزشکیان به خاطر مجموع این علت‌ها و عوامل، در استان‌هایی مثل آذربایجان شرقی و غربی، اردبیل، زنجان و حتی کردستان و کرمانشاه رای بالایی آورد. چراکه برای مردم شناخته‌شده

نویسندگان، هنرمندان، همچنین ایران‌شناسان، همراه با اشار‌های به آثار مهم آنها، نیز یاد شده‌اند. در واقع این رویدادنگار در بردارندهٔ تاریخچهٔ توسعه ایران‌شناسی در سراسر جهان نیز هست. فهرست رویدادهای سده بیستم از جنبش مشروطه به بعد به تدریج جزئی‌تر می‌شود. هیچ‌گونه مشخصه زیست‌نام‌نگاری شخصیت‌های در قید حیات در این رویدادنگاری ذکر نشده است. مرعشی مترجم این اثر رویدادنگاری اثر مذکور را بر اساس سال میلادی ارزیابی کرده و نوشته است، پیش از تاریخ میلادی و پس از آن در ترجمه فارسی علاوه بر تاریخ میلادی تاریخ هجری قمری و هجری شمسی نیز به آن افزوده شده است. وی افزوده است که نام پدیدآورندگان و سایر نام‌ها، اعم از فارسی و عربی و تاریخ تولد و درگذشت آنها با پایگاه مستندات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران تطبیق داده شده و گاه اصلاح شده است. احسان یارشاطر بنیان‌گذار و سروراستار دانشنامه ایرانیکا، بنیانگذار مرکز مطالعات ایران‌شناسی و استاد بازنشسته مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا است. نشر نامک



با پیروزی دکتر مسعود پزشکیان در چهاردهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری ایران، تکاپوی جریان صنعتی و وابسته پان‌ترکیسم برای مصادره پیروزی وی وارد فاز جدیدی می‌شود. پس از تأیید نامزدی دکتر پزشکیان که پنج دور نمایندگی مردم سرافراز ایران از حوزه تبریز، آذرشهر و اسکو را در مجلس شورای اسلامی در کارنامه خود دارد، ائتلافی از جریان‌های پان تورانیستی، پان‌ترکیستی و پان آذریستی مستقر در امریکا، انگلستان، جمهوری آذربایجان و ترکیه از طریق ترول‌های اینترنتی و ارتش سایبری این کشور در فضای مجازی، و با استفاده برخی از شبکه‌های سرسپرده داخلی، تلاش کردند با قومیتی‌سازی فضای انتخابات، این شخصیت ایرانی را به جریان پان‌ترکیسم پیوند دهند و مصادره نمایند. دراین خصوص هفت نکته قابل‌طرح و تبیین است:

اول: مَدارای عامدانه نظام جمهوری اسلامی در مقابل تبلیغات قوم‌گرایانه در جریان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری – فارغ از سره یا ناسره بودن آن – که باهدف ایجاد شور انتخاباتی و افزایش مشارکت انجام شد، این تصور بی‌اساس را در جریان خائن پان‌ترکیسم ایجاد کرد که گویا فضایی برای اقدامات آنها علیه ایران ایجاد شده است؛ اما این فرصت، با پایان انتخابات، پایان‌یافته است. بر کسی پوشیده نیست که پان‌ترکیسم ریشه در پان تورانیسم انگلیسی دارد که هدف تجزیه ایران و از بین بردن تمامی ارزش‌های ایرانی که تبلوری از ارزش‌های همه اقوام ایران‌زمین است، دارد؛ بنابراین برخلاف تصور پان‌ترکیسم، یکی از نتایج انتخابات چهاردهم، آشکار شدن ابعاد جدید از توطئه‌های قومی دشمنان ایران اسلامی است که موجب اقدامات جدید و جدی‌تر برای مقابله با آن خواهد شد.

دوم: دکتر پزشکیان بانبوهی از سوابق و تجارب دولتی، نمایندگی ادوار مجلس، و حضور در جنگ تحمیلی و صحنه معملی نهج‌البلاغه، فرزند «ایران قوی» است. تحولات آینده نشان خواهد داد که پان ترکیسم در دوره وی بیش از دوره‌های دیگر ضربه خواهد خورد، چرا که یکی از مصادیق «حمایت از حقوق اقوام و اقلیت‌ها» که توسط دکتر پزشکیان تأکید شده است، حمایت از حقوق هویتی و فرهنگی آنهاست. امروزه، تحت‌تأثیر فتنه پان تورانیسم انگلیسی و با پیمانکاری باکو و آنکارا، هویت پرافتخار آذربایجانی ایرانی، در معرض حمله بی‌سابقه جهت استحاله و تبدیل به هویت «ترکی و تورانی غیرایرانی» قراردارد. صیات از این هویت، نیازمند برخورد جدی با پان‌ترکیسم و اذناش است. در این روند، اگرچه در تصمیم‌گیری‌های کلان در ایران اسلامی، منشأ قومی تأثیری نداشته و ندارد؛ اما اگر حتی برای دقایقی از عینک قومی به موضوع نگاه کنیم می‌توان گفت بسیاری از ایده‌ها، طرح‌ها و اقدام‌ها علیه جریان‌های قومی ضداپرانی وابسته از جمله پان‌ترکیسم توسط همین آذری‌های سربلند وطن، اتخاذ و انجام‌یافته است که برخلاف تصور محاسباتی قوم‌گرا، در دوره دکتر پزشکیان، «برای ایران» و «برای اعتلای ایران» قوی‌تر ادامه خواهد یافت. به همین دلیل نیز در جریان تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری چهاردهم، بسیاری از افرادی که «جریان توران شهری عثمانی مسلک» آنها را «ایران‌شهری» می‌نامند، به حمایت از دکتر پزشکیان برخاستند.

سوم: برخلاف غوغای شبانه رسانه‌های بی‌اعتبار جمهوری آذربایجان، پیروزی دکتر پزشکیان تغییری در سیاست‌های اصولی ایران اسلامی در خصوص مقابله با دالان توراتی ناتو (کریدور جعلی زنگزور)، مخالفت با تغییرات مرزی و ژئوپلیتیکی، عدم به‌رسمیت‌شناختن سازمان به‌اصطلاح «کشورهای ترک»، و سیاست همسایگی تهران با باکو و ایروان ایجاد نخواهد کرد. باکوی مستأصل از اجرای کریدور جعلی زنگزور، برای مصارف داخلی خود و منطق بر ماهیت پان‌ترکیستی‌اش، نیازمند قومیتی‌کردن پیروزی آقای دکتر پزشکیان است؛ اما چنانچه ترکیه که لیدر سازمان به‌اصطلاح «کشورهای ترک» است با آگاهی از آینده نظم نوین منطقه‌ای و نقش ایران، روسیه و چین در آن، پشت دربهای «سازمان همکاری شانگهای» برای عضویت لحظه‌شماری و درخواست می‌کند، بعید است که خاندان علّی‌اف نیز با آگاهی از سوابق دکتر پزشکیان و چرخه تصمیم‌گیری در نظام اسلامی ایران متوجه نباشند که خطوط قرمز ایران در خصوص قفقاز تحت هیچ شرایطی، تغییر نخواهد یافت و همان‌گونه که رهبر انقلاب اسلامی در دیدار با نیکول پاشینیان در دوم خرداد ۱۴۰۳ فرمودند: «رئیس‌جمهور فقید مانست به مسائل مرزی مربوط به ارمنستان و حوادث اطراف این قضیه، بسیار حساس بود و باید این حساسیت‌ها و مراقبت‌ها همچنان لحاظ شوند».

چهارم: الهام علّی‌اف رئیس‌جمهور آذربایجان بمانند سران بسیاری از کشورهای منطقه ضمن تبریک پیروزی دکتر پزشکیان، از ایشان برای سفر به باکو دعوت کرده است. پیشنهاد می‌شود خاندان علّی‌اف برای نشان‌دادن حسن‌نیت خود برای روابط با ایران در دوره دکتر پزشکیان و حال که امتیاز خرید زمین وسیع و ساختمان مجلل سفارت را از تهران در دوره رئیس‌جمهور شهید اخذ کرده‌اند، قبل از تحقق این سفر چند اقدام را انجام دهند:

- با کنارگذاشتن نفرت از ایرانی‌ها و آذری‌های ایران، مرزهای زمینی را بعد از سه سال انسداد آهنین مبتنی بر بهانه‌های مضحکانه، بازگشایی و رواندیر را بمانند ایران، لغو نمایند تا مراودات مردمی میان همه ایرانی‌ها از جمله آذری‌ها با مردم جمهوری آذربایجان برقرار شود.
- با کنارگذاشتن رسمی فتنه کریدور جعلی زنگزور، تعهدات خود را برای اجرای «راهگذر ارس» به‌عنوان بخشی از پروژه حمل‌ونقل بین‌المللی «کریدور میانی» انجام

«رویداد تاریخ‌نگار ایران (از آغاز تا ۱۳۸۴ ش)» به قلم احسان یارشاطر با ترجمه محمدحسین مرعشی را منتشر کرده است. احسان الله یارشاطر (۱۴ فروردین ۱۲۹۹ – ۱۰ شهریور ۱۳۹۷) بنیان‌گذار و سروراستار دانشنامهٔ ایرانیکا، بنیان‌گذار مرکز مطالعات ایران‌شناسی و استاد بازنشستهٔ مطالعات ایرانی در دانشگاه کلمبیا بود. یارشاطر دانش‌آموختهٔ دورهٔ دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و نیز دانش‌آموختهٔ دورهٔ دکترای زبان‌شناسی ایرانی در دانشکدهٔ مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن بود. او از شاگردان ایرانی والتر هنینگ و مری بویس به‌شمار می‌آید. او نخستین ایرانی است که پس از جنگ جهانی دوم در ایالات متحده آمریکا به مرتبهٔ استادی رسید. از آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی نزدیک به ۴۰ ویراستار و ۳۰۰ نویسنده از سراسر آمریکا، اروپا و آسیا با یارشاطر همکاری داشته‌اند. یارشاطر ویراستاری سه مجلد از تاریخ ایران کمبریج را هم بر عهده داشته و نویسندهٔ شانزده جلد کتاب تاریخ ادبیات فارسی است. یارشاطر در سال ۲۰۱۵ جایزه بیترا را دریافت کرد.

انتخابات ریاست جمهوری و شکست سنگین قوم‌گرایی

پاینده باد ملت ایران

دهند. ۳. بدهی‌ها و تعهدات پیشین خود را از جمله در خصوص احداث سد خداآفرین، خریدهای نظامی و... تأدیه، و به کارشکنی‌ها علیه املاک و نهادهای ایرانی در باکو پایان دهند و روند شیعه ستیزی سیستماتیک و حمایت از فعالیت قوم‌گرایان تجزیه‌طلب ضداپرانی در خاک این کشور و هجمه به میراث ایرانی‌اسلامی از جمله در شهر شوشی را متوقف سازند.

پنجم: از سال ۱۳۹۹/۲۰۲۰ با وقوع پروژه جنگ دوم قراباغ، فعالیت‌های مخرب جریان وابسته پان‌ترکیسم برای غیریت‌سازی از آذری‌های ایران وارد فاز جدیدی شده است. اساساً پروژه جنگ دوم قراباغ، اولین گام فتنه انگلیسی برای ایجاد به‌اصطلاح جهان ترک از طریق اجرای دالان تورانی ناتو و در قالب ایده پان تورانیسم انگلیسی و باهدف استقرار نظم آنکلساکسونی در قفقاز و مناطق پیرامونی ایران محسوب می‌شود. بر همین اساس جریان پان‌ترکیسم در ایران مأموریت یافته است تا با استحاله «هویت شریف و اصیل آذربایجانی ایرانی» در «هویت ترکی غیرایرانی»، بستر و مسیر الحاق به به‌اصطلاح «جهان ترک» انگلیسی را که در همه حوزه‌های فرهنگی، سیلسی، ایدئولوژیک، ملغمه‌ای از انرژی و اقتصادی کارکردی ضداپرانی دارد، فراهم سازد. به همین دلیل شاهد هستیم درحالی‌که نظریه‌پردازان پیشین این جریان دارای آثاری با عنوان زبان آذری هستند؛ اما این جریان اکنون برای تورانیزه کردن هویت آذربایجانی، منکر زبان آذری بوده و مدعی هست که آنها ترک هستند نه آذری با آذربایجانی. جریان وابسته پان‌ترکیسم به‌زعم خود دوره آقای دکتر پزشکیان را فرصتی برای اجرای این فتنه انگلیسی می‌داند. این رویکرد گواه بر این است که جریان پان‌ترکیسم نه‌تنها ملغمه‌ای از بی‌شعوری و بی‌سوادی است؛ بلکه به دلیل وابستگی و تلاش برای تغییر ریشه‌های هویتی آذری‌ها، ملغمه‌ای از «وطن‌فروشی و بی‌هویتی» است که همواره مغضوب ملت عزیز ایران خواهند بود.

ششم: رسانه‌های کشورهایی مانند جمهوری آذربایجان و ترکیه که تلاش کردند گفتمان قومیتی را وارد انتخابات ریاست‌جمهوری ایران بنمایند برخلاف ایران، در واقعیت و میدان، با گسل‌های قومی عمیقی مواجه هستند که در صورت عدم تغییر رویه، یر زاود گریبان آنها را خواهد گرفت. این کشورها به‌جای پیگیری اوهام قومیتی، شایسته است سلامت انتخابات، امانت‌داری آرای مردم، نوع مشارکت و رقابت آزاد و شفاف، عدم مهندسی انتخابات، و تحقق واقعی مردم‌سالاری را از انتخابات ایران الگو بگیرند. برخلاف تبلیغات این‌گونه کشورهای اقلیت ستیز و دارای سابقه پاک‌سازی قومی، ایران اسلامی منبعث از آموزه‌های اسلامی و اصول بنیادین حقوق بشر، یکی از کشورهای پیشرو در رعایت حقوق اقلیت‌ها و اقوام که «ملت تاریخی واحد ایران» را تشکیل داده‌اند، است. در اصل سیزده قانون اساسی ایران بر حقوق اقلیت‌های دینی تأکید شده و در اصل نوزده نیز آمده است: «مردم ایران از هر قوم و قبیله‌ای که باشند از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». از منظر تطبیقی، مفاد قانون اساسی ایران نه‌تنها نشان‌دهنده توجه جدی به اصل عدم تبعیض که مورد تأکید اسناد بین‌المللی حقوق بشر در تعریف اقلیت است، است؛ بلکه سه اصل حمایت از «هوجودیت اقلیت‌ها»، «عدم محرومیت» و «عدم جذب اجباری» در آن مورد تأکید قرار گرفته است. شکست ایده تحریم انتخابات و مشارکت همه افشار ایرانی در انتخابات چهاردهم ریاست‌جمهوری که دستاوردی برای «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» است، تبلور عینی اجرای این اصول نیز است. در واقع اقلیت‌ها و اقوام بمانند فرایند تاریخی و تجارب گذشته، همیشه برای ایران فرصت بودند و شیطنت‌های دشمنان در این حوزه، هزینه‌های جدی علیه خود آنها ایجاد خواهد کرد.

هفتم: همان‌طوری که مقام معظم رهبری در پیامشان به مناسبت حضور گرم و پرشور ملت ایران در انتخابات فرموده‌اند: پس از کار درخشان و فراموش‌نشدنی ملت در روبروئی با غوغای دست‌ساز تحریم انتخابات که دشمنان ملت ایران برای القای ناامیدی و یأس‌نت به راه انداخته بودند، اکنون زمان «همکاری و نیک‌اندیشی همگان» برای پیشرفت و عزت روزافزون کشور و تلاش رئیس‌جمهور منتخب برای رسیدن به افق‌های بلند و روشن با استفاده از ظرفیت‌های فراوان کشور به‌ویژه منابع انسانی جوان و انقلابی و مؤمن است. دکتر مسعود پزشکیان، پرهیز از جناح‌گرایی و حزب‌بازی را «برای مردم ایران» وعده داده است که اجرای آن از الزامات «بران قوی» است. تحولات انتخابات چهاردهم نشان داد که «ایران قوی» نیازمند طرحی نو برای مقابله با تکاپوی پان‌ترکیسم و جریان‌های فتنه‌انگیز قومی حامی ایرانستان به‌جای ایران، و صیات از عزت، اقتدار، منافع ملی کشور در برابر زیاده‌خواهی‌ها و فتنه‌های پیاده‌نظام ناتو در منطقه است؛ و البته این افتخاری برای تاریخ ایران خواهد بود که این طرح نو در دوره ریاست‌جمهوری فرزندی از آذربایجان ایران روی خواهد داد؛ کسی که سال‌های طولانی نمایندگی مردم شریف و تاریخ‌ساز تبریز را در مجلس شورای اسلامی ایران به عهده داشته است.





جالب آنکه در استان اصفهان، پزشکبان فقط در دو شهر سمیرم و نطنز، آن‌هم بافاصله اندکی پرنده شده است، اصفهان در سال‌های آتی در کنار مشهد و قم همواره به‌صورت هماهنگ اصول گرایان رأی داده اما در انتخابات اخیر آرای پراکنده داشته است. در دو شهر غفای و جوبن خراسان رضوی که جمعیت قابل توجهی ترک زبان دارد هم سعید جلیلی پیروز شده است

مقاله‌ای از فاروق سومر استاد تاریخ و ترکچی ترکیه:

تاریخ ترک‌زبان شدن آذربایجان

از نظر تبار، ترک بودند و مغول هائی که ترک (ترک زبان م-) شده بودند. میتوان گفت اکثر کسانی که ترک بودند و همراه با مغول ها به ایران آمدند، اویغور بودند (قومی ترک زبان در آسیای میانه و چین، م-)، در کتاب ابوالقاسم کاشانی که تاریخ دوره اولجایتو خان را نوشته، فهرست ۲۵ امیر دیده میشود که احتمالا هشت نفر آنان اویغور بودند. امیر سونج اقا هم در راس این امیران قرار داشت که اتابک ولیعهد یعنی ابو سعید بود و بزرگترین امیر ایلخان بشمار میرفت. بعضی امرا هم از قوم قبیچاقی بودند.

از سوی دیگر بعضی از خان ها و نویان ها که با مغول به ایران آمده بودند مغول بودند اما ترک زبان شده بودند. همچنین ترک زبانان بسیاری در جرگه نویان ها، نوکران (نوکر که کلمه ای مغولی است در اصل معنی دستیار میدهد، م-) غلامان و تابع قبیله ها بودند که در معیت خان ها، شاهزادگان و نویان های مغول بودند. در همین شرایط ترکی رفته رفته بین ایلخانان توسعه یافته و بسیاری از آنها زبان مغولی خود را رها کرده ترکی را درپیش گرفته اند. بنا براین در آذربایجان دوره مغول، در کنار ترک زبان شدن مردم، مغول ها هم شروع به ترکی صحبت کردن نموده و ترک شده اند که اینهم به روند ترک شدن مردم قوت بخشیده است.

در زمان خاندان هلاکو روند اسکان و یکجا نشین شدن مغول ها و ترک ها همانند گذشته در آذربایجان شمالی بیشتر بوده است. در آذربایجان جنوبی این روند بخصوص در مناطق مراغه، ارومیه، خوی و حوالی دریاچه ارومیه و در عراق عجم در شهر سلطانیه که بین قزوین و زنجان واقع بود و تا حدی در شهر ری متمرکز بود. از نظر جاینام ها جالب است که ابتدا نام های ترکی و فارسی یک جا و محل همزمان بکار برده میشد اما بتدریج نامهای فارسی کاملا جای خود را به نام های ترکی میدادند. مثلا نام روستای «تچ رود» در نزدیکی سلطانیه «سونقورلوق» شده و یا نام روستای «قهود» بین سلطانیه و قزوین تبدیل به «سایین قلعه» شده است (حمداالله مستوفی، نزهت القلوب، ص ۱۷۳).

مرگ ابوسعید بهادر خان از نظر موضوع مورد بحث ما نیز نقطهطفی را تشکیل داده است. از آن به بعد دیگر سمت فتوحات (فتوحات مغول، م-) یکباره از ایران به ترکیه تغییر یافته و نتیجه طبیعی این وضع هم آن شده که هدف مهاجرت ها به عکس خود، یعنی از ترکیه به ایران تبدیل یافته است. از آسما «ارپا خان» که بعد از ابوسعید به قدرت رسید از سوی والی دیاربکر «علی پادشاه» مغول بقتل رسید و در ایران دوره خانگیری شروع شد. در نتیجه این تحولات یک دسته بزرگ ترک و مغول از ترکیه به ایران مهاجرت کرد. از این قبیل کوچ های معکوس یعنی از بلاد روم به ایران کم نبوده است.

میدانیم که در این دوره در مغان و اران هم قبایل ترکمن زندگی میکردند که اساسا مشغول دامداری بودند. نام یکی از این قبایل «چوبانلی» (چوبانلو، چوبانیان) بود. در اواسط قرن چهاردهم بین شهرهای ارزنجان و ترابوزان هم قبیله هائی با نام «چوبانلی» زندگی میکردند که درعصیان «کوچک شیخ حسن» شرکت کرده، سپس اکثرشان به اران کوچ نمودند.

در زمان جلایریان یعنی نیمه دوم قرن چهاردهم قراقویونلو ها سرزمین های طوایف مغول «سوتابلی» را که بین موصل و ارضروم رحل اقامت افکنده بودند، از خود نموده حتی رو بسوی آذربایجان گذاشتند و در اواخر قرن بر خوی، نخجوان و جنوب دریاچه «گوکچه گول» حاکم شدند. آنان وارد تبریز هم شدند اما آمدن تیمور باعث آن شد که برنامه های آنها برای حاکمیت بر این منطقه به تاخیربیافتد.

دوره خلیگیری و جلایریان در ترک شدن آذربایجان مرحله مهمی بشمار میرود. در این مرحله بسیاری از قبایل ترکمن از ترکیه به آذربایجان آمده در اینجا یکجا نشین شده اند. در همین دوره است که با جاینام های زیادی در کتب و آثار این دوره روبرو میشویم که قبلا خبری از این جاینام ها نبوده است.

در مقابل «اسکی شهر» اورخان بیگ عثمانی، اشرف چوبانی هم در شمال تبریز، در کرانه رود ارس قصبه ای بنام «اسکی شهر» درست کرد. در مقابل «قارادره» های متعدد، یک «قارادره» معروف هم در نزدیکی خوی بود. چندین «قارادره» دیگر در آناتولی شرقی و بین سلطانیه و اردبیل بود. در منطقه سلطانیه محلی هم بنام «گوزل دره» وجود داشت. بین اوچان و سراو (سراب) در جنوب و شرق تبریز از روستائی بنام «ایوا» روایت میشود که شاید مربوط به قبیله «بیوا» باشد. و بالاخره «قره باغ» فقط در اران نبود. حد اقل یک قره باغ دیگر هم در منطقه سلماس وجود داشت.

در سال ۷۷۹ مق. هم (۱۳۷۷-۱۳۷۸) ناحیه «سورماری» (سورب ماری) در جنوب دریاچه «گوکچه گول» این نام را داشت. همچنانکه نام «تریپولی» در آناتولی غربی تبدیل به «تورپالی» (توبره لو) ترکی شده، «سورماری» هم بزودی تبدیل به «سورمه لی» (سرمه لو) شد. منابع دوره تیمور نام این قلعه را معمولا بصورت ترکی آن قید کرده اند.



نیست، رسم بر این بوده که در جنگ و جدل میان قبایل کوچنده ترکمن، طرف مغلوب همه چیز را رها کرده به جای دیگری کوچ میکرد. در ابتدای حاکمیت مغول ها بر ایران هم چون مغول ها به ایالت فارس دست نیافته بودند، در آثار دوره مغولی نشانه هائی از حضور ترکمن ها در فارس به چشم میخورد. با اینهمه بعید نیست که تعداد نسبتا کمی از این ترکمن ها با قبول تبعیت از مغول ها در آذربایجان و آناتولی شرقی مانده اند.

دوم: دوره مغول

(توضیح مترجم: ایلخانان و یا ایلخانیان نام سلسله و حکومت فرزندان چنگیز خان بود که بعد از مرگ چنگیز و هلاکو بخش ایران و بین النهرین، شام و فلسطین امپراتوری مغول به آنها واگذار شد. مدت حکومت: حدود هشتاد سال از ۱۲۵۶ تا ۱۳۳۵ میلادی . پایتخت آنان به ترتیب تبریز، مراغه و سلطانیه بود.)

در مقایسه با دوره سلجوقیان، آنچه دقت پژوهشگران را جلب میکند فراوان بودن جاینام های ترکی در دوره ایلخانان است که در زمان سلجوقیان به این درجه نبود. بعضی از این جاینام ها مانند «گوکچه گؤل» (امروزه در ارمنستان) و «الاداغ» (شمال دریاچه وان) در زمان اباقا و حتی هلاکو ترکی شده بود، اما هیچ نشانه ای نیست که این جاینام ها پیش از مغول هم وجود داشته اند. نام های مغولی «زرنه رود» (چاغاتو و تاقاتو) در جنوب مراغه هم در آن دوره آشنا بودند. با این ترتیب جاینام هائی که بعد از حکومت اباقا می بینیم، بعضی ترکی بودند و بعضی دیگر مغولی. این در عین حال اشاره به تیره و تبار کسانی دارد که با ارتش مغول به ایران آمدند. بر این پایه میتوان گفت که بعضی از حاکمین ایلخانی مغول و بعضی دیگر ترک بودند. مثلا در دوره اولجایتو، یک شاعر مهم دربار چهار قصیده هرکدام به ترکی، مغولی، فارسی و عربی سروده به ایلخان تقدیم کرده است. یک نشانه گسترش ترکی در این دوره هم این است که از زمان غازان خان به بعد، لقب (ترکی، م-) «بی» و یا «بیگ» (طوری که در ایران مینوشتند و هنوز هم مینویسند) به موازات لقب مغولی «نویان» وارد چرخه استفاده شده است که همان معنی را میدهد.

میتوان کسانی را که تحت بیرق مغول به ایران آمدند و ترکی گفتگو میکردند به دو دسته تقسیم کرد: آنها که

ها باشد، در حاشیه قرار گرفتن این منطقه بود. ترکمن های آناتولی هم به نواحی حاشیه ای رغبت بیشتری نشان داده اند. ترکمن های اران ابتدا تابع ملک ها و شاهزادگان سلجوقی و سپس زیر فرمان امیران بزرگ و بیگلربیگی ها خود بودند و در حملات علیه گرچی ها شرکت میکردند. در زمان مغول ها تعداد ترکمن های اران فوق العاده افزایش یافته و در همین دوره است که اران تبدیل به منطقه ترکی شده است. مشابه همین تحولات در بیزانس هم رخ داده و ترکمن ها که به حاشیه های بیزانس هم علاقه نشان داده اند، اسم شهر های گرچی و بیزانس را هم ترکی کرده اند.

کردستان ایران و مناطق همجوار آن ابتدا تحت حاکمیت قبایل «سالور» (و یا «سالیبر» که یک قبیله اوغوز است م-) و سپس «بیوا» (و یا «بیوا» که این هم یک قبیله اوغوز و نزدیک به افشار هاست م-) قرار گرفت. ایالت فارس را هم در همان دوره ها «قبیله سالغور ها» بدست آورده بود. ولایات کرمانشاه، شهر زور و دقوقه در آغاز آمدن سلجوقیان در دست «نازبان» کرد بود اما بعدا تحت حکومت سالور ها و دیگر ترکمن ها در آمد.

تا جائیکه میدانیم قدیمی ترین اطلاعات در باره خلج ها که امروزه در جنوب شهر ساوه زندگی میکنند مربوط به نیمه دوم قرن چهاردهم است که در دوره جلایریان و مظفریان نقش معینی بازی کرده اند.

طوریکه گفتیم، در نیمه نخست سده سیزدهم جمعیت ترکمن اران بسیار زیاد شد. اما در کنار آنها در این منطقه ترک های «فانقلی» را هم میبینیم که همراه با جلال الدین خوارزمشاه به آنجا آمده بودند. آنها هم قومان ترک های «قییچاق» بودند اما با گرچی ها یکی شده به سرزمین های تحت حاکمیت ترکان حمله میکردند و آنها را غارت مینمودند. یک دسته از قبیچاق ها در زمان استیلای مغول سعی کردند به آذربایجان شمالی بیایند اما موفق نشده برگشتند. مجموعا دلیل چندانی نیست که گفته شود قبیچاق ها در زمان سلجوقیان به آذربایجان آمده در اینجا سکنی گزیده اند.

در زمان مغول ها، ترکمن ها و «فانقلی» های خوارزمی که در آذربایجان بودند به آناتولی پناه برده و وقتی مغول ها به آناتولی هم حمله کرده اند، آنها رو به سوی سوریه گذاشته اند. در دوره قدرت مغول ها در ایران یعنی از زمان هلاکو تا ابوسعید خان، نشانه ای از حضور آن ها در آذربایجان

که منظور نه آمیزش تباری و نژادی بلکه در درجه نخست ترک زبان شدن است. این موضوع را بخصوص در بخش «دوره مغول» و «ترک شدن» یعنی ترک زبان شدن مغول ها خواهیم دید که از نمونه های بسیاری صحبت کرده میگوید مغول ها «ترکی صحبت کرده و ترک شده اند» (ص ۴۳۹).

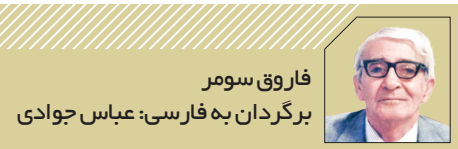
فاروق سومر: نگاهی عمومی به تاریخ ترک زبان شدن آذربایجان

یکم: دوره سلجوقیان

ترکمن ها همچون بنیانگذاران امپراتوری سلجوقیان از ماورالنهر تا سواحل دریای مدیترانه کوچ کرده و به نقاط گوناگون یک امپراتوری وسیع پخش شدند. شاخه هائی از آنان هم در آذربایجان مسکون شدند. بعد از مرگ ملکشاه، امپراتوری وسیع سلجوقی بین فرزندان او تقسیم شد و هر فرزندی در صدر دولت کوچکتری قرار گرفت. آذربایجان جزو «دولت سلجوقی عراق» شد که مانند بسیاری از دول دیگر بعد از ملکشاه، بیش از ترکمن ها، به قدرت و حاکمیت مملوک های ترک متکی بودند (مملوک ها و یا ممالیک حکومت های عبارت از غلامان ترک در مصر، سوریه و شمال هند بودند م-)، این، موضوع تحقیق مفصل و علیحده ای است. البته ترکمن ها هم شمشیر هایشان را غلاف کرده به دامداری خود باز نگشتند. آنها در دولت های مملوک ها هم نقش مهمی داشتند.

در دوره سلجوقیان، ترکمن ها بخصوص در مناطق موسوم به «اران» (به تشدید «ر» و یا «اران»، شمال رود ارس م-) و مغان آذربایجان شمالی، در آذربایجان جنوبی در غرب دریاچه ارومیه و همچنین بین کردستان ایران و «شهر زور» میزیستند. در ولایات تبریز، مراغه، خلخال و همچنین در منطقه جبال و یا «عراق عجم» تعداد ترکمن ها زیاد نبود. از این جهت در مقایسه با آذربایجان شمالی، سرعت «ترک شوی» در آذربایجان جنوبی و همچنین و قزوین دیر تر و حتی ضعیف تر بوده است. مناطق مذکور در دوره سلجوقیان اصولا به امیران مملوک و فرزندان ایشان بصورت «قطاع» سپرده میشد.

علت اساسی اینکه ترکمن ها بیشتر از آذربایجان جنوبی به «اران» رو میکردند و در آنجا جمع میشدند، بیشتر از آنکه مربوط به شرایط مساعد تر طبیعی برای ترکمن



عباس جوادی: مرحوم پروفسور فاروق سومر یکی از استادان ما در «دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا» در آنکارا بود، یکی از معتبرترین استادان دانشکده هم بود و در عین حال شهرتی بعنوان «ملیتیچی» و «ترک گرا» داشت. تخصص او بیشتر حوزه قبایل اوغوز (غز) و عموما ترک بود که از دوران غزنویان و بخصوص سلجوقیان به بعد از آسیای مرکزی و خراسان به ایران و از آنجا بخصوص آسیای صغیر یعنی آناتولی و با نام گذشته اش بیزانس کوچ نمودند. این قبایل بعد از حرکات پس و پیش و جنگ و گریز های بسیار در همین مناطق رحل اقامت افکندند و به ترکیب قومی و بخصوص زبانی و فرهنگی و مهمتر از همه اداره سیاسی دول این سرزمین و بخصوص ایران و عثمانی مهری پر تاثیر و ماندنی زدند.

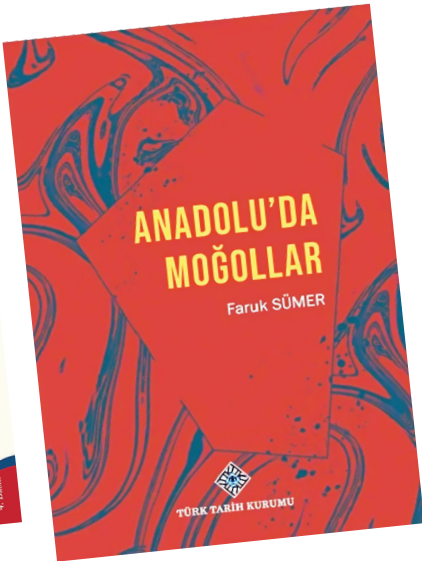
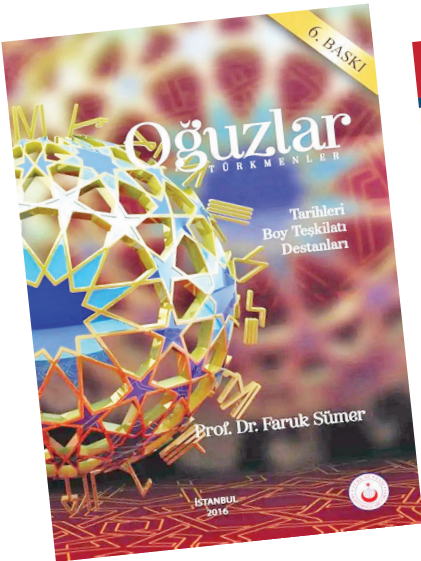
در این زمینه استاد سومر آثار بسیاری از جمله «نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعه دولت صفوی» (آنکارا ۱۹۷۶) نوشته که در سال ۱۳۷۱ به فارسی ترجمه و در تهران چاپ شده است. البته استاد صد ها مقاله و کتاب دیگر هم نوشته، اما یکی از مقالات ایشان بخصوص برای ما ایرانیان بسیار پرارزش و در عین حال در نوع خود بی همتاست: رساله ای ۱۸ صفحه ای با تیتیر: «نگاهی عمومی به تاریخ ترک زبان شدن آذربایجان» از سال ۱۹۵۷ که متاسفانه در ایران ناشناس مانده و به فارسی هم بطور کامل ترجمه نشده است.

بنظرم موضوع تغییر زبان اکثر مردم آذربایجان از لهجه های ایرانی شمال غربی (فهلوی/پهلوی) به ترکی، در سطح آکادمیک برای اولین بار از طرف احمد کسروی در ایران و یک تاریخدان و زبانشناس معروف ترک، احمد ذکی ولیدی در «آنسیکلوپدی اسلام» (به انگلیسی) مطرح شد. به غیر از این دو و فاروق سومر، باید نام تاریخنویس معروف ایران استاد رحیم رئیس نیا «دگرگشت زبان در آذربایجان» (به فارسی) و ترک شناس فرانسوی ژان اوین «ملاحظات ابن بزاز در باره ترک شدن آذربایجان» (به فرانسه) را ذکر نمود. این مقاله ژان اوین هم تا جائیکه میدانم هنوز به فارسی ترجمه نشده است. من در مقالات دیگری در باره رساله های استادان رحیم رئیس نیا و ژان اوین صحبت کرده ام.

بنظرم کلابین همه این آثار آکادمیک و کلاسیک در باره تاریخ و نحوه دگرگشت زبان مردم آذربایجان (و طبیعتا آناتولی) توافق کلی هست و آن اینکه این روند به کوچ قبایل ترک از آسیای میانه به خراسان و بقیه ایران و بخصوص آناتولی یعنی بیزانس مربوط بوده است که از دوره غزنویان و بخصوص سلجوقیان (قرن یازدهم میلادی) شروع شده و حد اقل تا صفویان (اوایل قرن شانزدهم) ادامه داشته است. در حالیکه تاکید مثلا ژان اوین اساسا بر رساله «صفه الصفا» اثر ابن بزاز اردبیلی از قرن چهاردهم میلادی یعنی دوره ایلخانان و کاربرد واژگان فارسی-پهلوی و نفوذ روزافزون ترکی و حتی مغولی در همان سال های ۱۳۰۰ میلادی در استان اردبیل و آذربایجان شرقی کنونی است، فاروق سومر بیشتر از اینکه وارد مباحث خود زبان و مثلا تغییرات واژگانی و سپس آوایی و یا دستوری شود و آن را در مقایسه با آنچه که قبلا بوده و بعدا شده به بحث بگذارد، بر کوچ و سکنی، حکومت ها و حرکات پس و پیش قبایل مختلف ترک زبان در آذربایجان و قفقاز معیبردازد و از این زاویه سعی به توضیح چگونگی جافا شدن زبان ترکی و تغییر تدریجی زبان مردم آذربایجان میکند. فاروق سومر روند این دگرگشت را در جریان سلسله مراتب (کرونولوژی) تاریخی به سه مرحله تقسیم میکند:

- دوره سلجوقیان
- دوره مغول و
- دوره بعد از مغول شامل آق قویونلو ها، قراقویونلو ها و صفویان.

آنچه که بعد از این میخوانید نظر استاد فاروق سومر است که چکیده اش را بدون تفسیر و نظر خود تقدیم خواهیم کرد (و بنا بر این زود زود «بنا به نوشته فاروق سومر...» نخواهم گفت)، اما فقط بعضی تعابیر را که احتمالا برای همگان روشن نیستند داخل پرانتز و با ذکر (م-) یعنی «توضیح مترجم» بطور بسیار مختصر شرح خواهیم داد. این توضیح را هم بدهم که در اینجا من تعبیر «تورکلشمه» را «ترک شدن» و گاه «ترک زبان شدن» ترجمه کرده ام. اگر چه استاد سومر خود در ابتدای مقاله به این مسئله اشاره نمیکند که منظورش از این تعبیر، آمیزش تباری و نژادی با اقوام ترک و یا در درجه اول ترکی شدن زبان مردم است، اما طوریکه خوانندگان هم توجه خواهند کرد، مولف با تاکید بر مثلا تغییر جاینام ها نشان میدهد که منظور او دگرگشت زبان است و نه تیره و نژاد. همین ترتیب بعنوان مثال وقتی از «ترک شدن» مغول های ایلخانی صحبت میکند معلوم میشود



قومیت بدون گروه‌گرایی از نگاه جامعه‌شناس آمریکایی راجرز برویکر؛

گروه‌ها و سازمان‌های قومی نماینده قومیت‌ها نیستند

و چه گروهی که با آن غیریت و مرزبندی دارند)، «در تأسیس آنچه در ظاهر فقط توصیفش می‌کنند یا نماینده‌اش هستند، مشارکت کنند.» برویکر نتیجه می‌گیرد پژوهشگر مطالعات قومیت باید اقتنوم‌سازی را مطالعه کند و روند و شرایطی را که در آن احساسات قدرتمند گروهی تبلور عملی و سیاسی می‌یابند، در نظر داشته باشد و توضیح دهد، اما هم‌زمان باید حواسش باشد که از تقویت مضاعف و ناخواسته اقتنوم‌سازی فعالان قومی در گزارشی که از عملکرد ایشان می‌دهد (و علی‌القاعده قرار است بی‌طرف باشد)، دوری کند. نتیجه‌ی دیگر آنکه باید در تحلیل‌های خویش به جای آنکه قومیت‌ها (مثلاً قومیت کرد، ترک و عرب و بلوچ در بافتار ایران) را دارای ذات تصور و معرفی کنیم، آنها را به صورت «مفاهیمی رابطه‌ای» در نظر بگیریم که در روندهای اجتماعی معینی و احیاناً در رابطه با یکدیگر به شکلی پویا و غیرایستا شکل می‌گیرند. به بیان دیگر، قومیت‌ها به جای آنکه انگاره‌هایی ذاتی باشند، بر حسب «دسته‌بندی‌های عملی، چارچوب‌های گفت‌مانی، روال‌های سازمانی، پروژه‌های سیاسی» شکل می‌گیرند و برساخته می‌شوند. پس در کنار خود قومیت‌ها و نژادها و ملت‌ها، باید به «قومی‌سازی، نژادی‌سازی و ملی‌سازی» (چه از طرف اعضای گروه‌های اقلیت و چه اکثریت) به عنوان روندهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و روانی هم نظر داشته باشیم. برویکر توصیه می‌کند که پژوهشگران «گروه» را همچون انگاره‌ای ثابت در نظر نگیرند، بلکه بدان همچون یک متغیر مفهومی در حال تغییر و تحول بسته به بافتار و زمینه و تغییرات محیطی نگاه کنند.

تمایز میان وجودداشتن و تأثیر گذار بودن

برویکر در مقاله تمایز باریکی میان وجودداشتن مقوله‌های قومیت و نژاد و ملیت، و اثر گذاریشان در جهان قائل می‌شود. او می‌گوید نقد من به هیچ وجه به معنای انکار اثر گذاری مقوله‌های قومیت، نژاد، و ملیت در جهان واقعی و کم‌پنداشتن قدرت و اهمیت سیاسی -اجتماعی این مفاهیم نیست. بلکه من می‌گویم اثر گذاری، قدرت و اهمیت این انگاره‌ها را باید به گونه‌ای متفاوت تفسیر کرد.

«نژاد وجود ندارد، اما اصطلاحات نژادی، ایدئولوژی‌ها و روایات مرتبط با نژاد واقعی و تأثیر گذار هستند؛ خصوصاً وقتی از سوی سازمان‌های عریض و طویل و قدرتمند اجتماعی-سیاسی به کار گرفته می‌شوند. اثر گذار بودن مفهوم نژاد، و حتی قدرت قهرآمیز آن (حداقل در برخی بافتارها)، به وجودداشتن و حقیقی بودن «نژادها» در جهان بستگی ندارد.» به‌همین ترتیب، اثر گذار بودن مفاهیم قومیت و ملیت و قدرت اجتماعی -سیاسی بالای هویت‌های قومی و ملی به وجود گروه‌های قومی و ملی در جهان به عنوان هستومندهایی عینی و حقیقی وابسته نیست. می‌شود ادعا کرد برویکر از نوعی برساخت گرایی پیچیده دفاع می‌کند.

درگیری‌ها بین سازمان‌هاست، نه قومیت‌ها

برویکر همچنین معتقد است اگر چه گاه در تحلیل‌های روزمره و همین‌طور مواضع مشارکت‌کنندگان در جنبش‌های قومیت و ملی، «گروه‌های قومی» به عنوان بازیگران اصلی درگیری معرفی می‌شوند، در واقع، بازیگران اصلی بیش‌تر درگیری‌ها و خشونت‌های قومی‌لمی/نژادی خود گروه‌های قومی‌لمی/نژادی نیستند، بلکه «سازمان‌های مختلفی» هستند که تحت نام این گروه‌ها عمل می‌کنند؛ خصوصاً رهبران و اعضای رده‌بالای این سازمان‌ها. منظور از سازمان‌هایی که کنشگر درگیری‌های قومی ذیل نام قومیت‌ها هستند از این قرار است: ۱) حکومت‌ها و زیرشاخه‌های آنها مانند وزارتخانه‌ها و اداراتی که مسئولیت اجرای قانون را بر عهده دارند، و نیز زیرشاخه‌های مختلف نیروهای مسلح؛ ۲) گروه‌های تروریستی و سازمان‌های شبه‌نظامی مسلح (مثلاً پ ک ک که برابر دولت ترکیه فعالیت می‌کند. یا ارتش جمهوری‌خواه ایرلند در برابر دولت انگلستان ۳۰۰؛ ۳) احزاب سیاسی و انجمن‌های مدنی و سازمان‌های مردم‌نهاد قومی‌لمی؛ ۴) نشریات اینترنتی یا کاغذی و رادیوتلوویزیون‌ها و رسانه‌ها. در تمام این موارد سازمان مزبور با توسط خودش و مستقیم، و یا از سوی دیگران و غیرمستقیم، به عنوان نماینده گروه‌های قومی خاص دیده می‌شود. ولی برویکر تأکید دارد باید از یکی شمردن سازمان‌ها با گروه‌های قومی پرهیز کرد. این از آن روست که «انفکاک و مرزبندی و انسجام هویتی و داشتن عاقله و عاملیت» ویژگی و مشخصه سازمان‌ها است؛ گرچه، در گفتار روزمره و همین‌طور از سوی مشارکت‌کنندگان در جنبش‌های هویت‌طلب گاه به عنوان ویژگی کل یک گروه قومی‌لمی/نژادی معرفی می‌شود. مثلاً پ ک ک یا ارتش آزادی‌بخش کوزوو یا ارتش جمهوری‌خواه ایرلند به نام کردهای ترکیه، البانیایی‌های کوزوو و ایرلندی‌های کاتولیک فعالیت می‌کنند و مایلند خود را نماینده‌ی آنها معرفی کنند، اما از نظر برویکر پژوهشگران باید بین این سازمان‌ها و گروه‌های (علی‌الادعا همگن و یکدست و دارای مرز مشخصی) که سازمان‌های مزبور به نام ایشان عمل می‌کنند و خود را نماینده‌ی ایشان معرفی می‌کنند، تمایز قائل شوند. برخلاف ادعای غالب سازمان‌ها و دولت‌ها و رهبران سیاسی و فعالین قومی، رابطه‌ی بین سازمان‌ها و گروه‌هایی که سازمان‌ها مدعی نمایندگی ایشان هستند، اغلب عمیقاً مبهم است. پس برویکر به ما توصیه می‌کند «لفاظی‌های گروه‌گرانه»ی رهبران و فعالین سازمان‌ها و سیاستون را با گروه‌های انضمامی در جهان واقعی یکی نگیریم و از منظر پژوهشی قدری محتاط باشیم.

راجرز برویکر، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه کالیفرنیا، در مقاله‌ی «قومیت بدون گروه» که اینجا گزارشش می‌کنیم به نقد گروه‌گرایی می‌پردازد که در مباحث مربوط به مطالعات قومیت آمده است. برویکر در این مقاله، که بعداً صورت مبسوط آن به شکل کتاب هم منتشر شد، توضیح می‌دهد که چطور در مباحث علوم اجتماعی و فلسفه‌ی سیاسی مربوط به قومیت، گاهی عبارت «گروه» به عنوان یک مفهوم سرراست و بدیهی مورد استفاده قرار می‌گیرد که نیازی به بررسی یا توضیح بیش‌تر ندارد. او با این فرض موافق نیست و مفهوم گروه را در ترکیب‌هایی رایج، مانند «حقوق گروهی»، مورد واکاوی انتقادی قرار می‌دهد. برویکر اشاره مستقیمی به ویل کیملیکا و نظریه‌ی چندفرهنگ‌گرایی لیبرال او نمی‌کند، ولی نقد او را می‌توان بر مفهوم حقوق اقلیت‌های ویل کیملیکا هم تسری داد.

تعریف گروه‌گرایی و نقد آن

برویکر در آغاز مقاله می‌گوید هدفش ماجراجویی مفهومی یا ارائه‌ی تعریفی از مفهوم گروه نیست و در عوض نقد آن چیزی است که «گروه‌گرایی» می‌نامد. او گروه‌گرایی را یکی از پیامدهای گرایش به بدیهی گرفتن وجود گروه‌ها در مطالعات جامعه‌شناختی قومیت، نژاد، و ملیت در کشورهای مختلف معرفی می‌کند.

به شکل خلاصه، گروه‌گرایی را می‌شود به این ترتیب تعریف کرد: «گرایش به اینکه هویت‌های جمعی قومی و نژاد و ملی را به عنوان گروه‌های کاملاً مجزا و متمایزی در نظر آوریم که از یک طرف در درون خودشان همگن و یکدست هستند، و از منظر بیرونی و خارجی نیز با غیر خودشان کاملاً مرز دارند؛ و درنظر گرفتن آنها به عنوان مؤلفه‌های بنیادین زندگی اجتماعی، بازیگران اصلی درگیری‌های اجتماعی، و واحدهای اصلی تحلیل جامعه‌شناختی.»

به بیان دیگر، در گروه‌گرایی، گرایش به این وجود دارد که با گروه‌های قومی، ملت‌ها و نژادها به عنوان موجوداتی واقعی و انضمامی برخورد کنیم که می‌توان به ایشان منفعت و اراده نسبت داد. در واقع، در گروه‌گرایی مغالطه‌ی «قنوم‌سازی» (یا جسمانیت‌بخشیدن) (reification) صورت می‌گیرد. یعنی مثلاً پژوهشگر با کردها و ترک‌ها در ترکیه، کردها و عرب‌ها و آذربایجانی‌ها و فارس‌ها و بلوچ‌ها در ایران، سیاه‌پوستان، سفیدپوستان، آسیایی‌ها، اسپانیایی‌ها، و سرخ‌پوستان در ایالات متحده، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها در ایرلند شمالی به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویی از نظر درونی یکدست هستند، و از نظر بیرونی مرزهایشان با غیر خودشان کاملاً مشخص است، و می‌شود ایشان را بازیگران جمعی یگانه و یکدستی با اهداف مشترک در کنش‌ها و احیاناً تنش‌های قومی و ملی و نژادی اطرافشان دانست.

به این ترتیب در نگاه گروه‌گرا، جهان اجتماعی و فرهنگی همچون «هوزاییکی چندرنگی از بلوک‌های قومی، نژادی و یا فرهنگی که هر کدام رنگی واحد دارند» ترسیم می‌شود. برویکر این نقد را بر رشته‌ی جامعه‌شناسی وارد می‌داند که در آن به جالش کشیدن «گروه‌گرایی» به‌ندرت اتفاق افتاده و «گروه‌های قومی» به عنوان بازیگران اصلی مثلاً نزاع‌های قومیت معرفی می‌شوند. این وضعیت در نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که مثلاً در مورد مفهوم «طبقه» حاکم است، و بر اساس آن جامعه‌شناسان امروز، بر خلاف دوران غلبه‌ی مارکسیسم، برای احتیاط و دچارنشدن به خطای اقتنوم‌سازی ترکیب‌هایی مانند «طبقه‌ی کارگر» را بیش‌تر در درون گیومه به کار می‌برند.

برویکر می‌گوید این به‌رغم آن رخ می‌دهد که رویکردهای برساخت‌گرایانه این روزها در مباحث آکادمیک درباره‌ی قومیت و مطالعات ملی‌گرایی گفتمان غالب شده‌اند. به‌رغم آنکه علی‌القاعده روش برساخت‌گرا باید نسبت‌دادن ذات و اقتنوم به گروه‌ها را ناممکن کند، در صحبت‌های روزمره‌ی فعالان قومی، تحلیل‌های سیاسی و گزارش‌های رسانه‌ها، و حتی نوشته‌های آکادمیک، معمولاً گزارش‌های مربوط به تنش‌های قومی، نژادی، و ملی با استفاده از تعابیر گروه‌گرایانه و به عنوان «تعارض گروه‌های قومی، نژادها و یا ملت‌ها» نشان داده می‌شوند.

برویکر با این شیوه مخالف است و پیشنهاد می‌کند که تعارض و تنش قومی، که او گاهی از آن با کنایه با عنوان «تعارض قومیتی‌شده» یاد می‌کند، به عنوان تعارض و تنش بین «گروه‌های» یکدست قومی (و یا نژادی و ملی) درک نشود. البته مشارکت‌کنندگان و فعالین در درگیری‌های قومی‌لمی معمولاً اصرار دارند که کنش خویش را در عبارات گروه‌گرایانه بشناساند و حتی گروه خویش را همچون هویتی ازلی معرفی کنند و مثلاً بگویند ملت کرد یا ترک یا عرب یا فارس چنین و چنان کرد.

اما برویکر تأکید دارد که جامعه‌شناس و پژوهشگر دانشگاهی مطالعات قومیت باید قدری محتاط باشد. او البته عبارات و دسته‌بندی‌های مورد استفاده‌ی کنشگران و فعالان قومی، و نگاه ایشان به هویت خویش و گروه‌های مقابل را جدی می‌گیرد و چنین جدی‌گرفتنی را لازمه‌ی پژوهش خویش می‌داند، اما هم‌زمان محتاط است که به شکلی غیرانتقادی دسته‌بندی‌های مورد استفاده‌ی کنشگران مزبور را به کار نهند و عین حقیقت نهندار. بر اساس این نقد، روایت فعالان قومی‌لمی از مسائل و جنبش‌های اجتماعی چه بسا دارای آن چیزی است که پیر بوردیو، پژوهشگر فرانسوی، آن را «ویژگی کنشی‌اجرائی» می‌نامد: یعنی فعالین با تأکید بر هویت خاصی در گروه مورد بحث، به دنبال برانگیختن و احضار و ایجاد هویت مزبور در جهان واقع هم هستند.

به عبارت دیگر، فعالان قومی و ملی‌طوری سخن می‌گویند که در عمل نیز همان‌گونه شود و حرکت و جریان قومی/ملی ایجاد شود. پیر بوردیو می‌گفت فعالان قومی‌لمی ممکن است با «اقتنوم‌سازی» از گروه‌ها (چه گروه مزبور خویش،

سوم: دوره بعد از مغول (دوره دوم ترکمنان)

این دوره را به سه زیر دوره تقسیم میکنیم:

۱. قراقویونلو‌ها

قراقویونلو‌ها که در میانه های قرن چهاردهم در منطقه ای بین ارضروم و موصل در شرق ترکیه فعال بودند، دیگر ترکمن ها را هم دور خود جمع کرده در اوایل قرن پانزدهم عراق عجم (غرب و مرکز ایران) و ولایات فارس را هم فتح کرده امپراتوری بزرگی تاسیس کردند. بدنبال این روند پر اهمیت، بخش قابل توجهی از ترکمن های ترکیه به آذربایجان کوچ کردند. مثلاً شاخه ای از آنان بنام «آغاجری ها» (آغاجری) هم در حوالی شهر ماراش زندگی میکرد و نوادگان آنان هنوز هم با حفظ همین نام خانوادگی در ایران زندگی میکنند. در عین حال قراقویونلو‌ها طایفه ای عبارت از پنجاه هزار خانوار بنام «قارا اولوس» و «ولوس» کلمه ای مغولی بمعنای مردم و قوم است. -م) ایجاد کردند که در عراق عرب بسر میبرد. در زمان جهانشاه بخش مهمی از همین طایفه به آذربایجان کوچانیده شد که هنوز هم در ایران جانیام های مربوط به این طایفه وجود دارد. اما آمدن «قارا اولوس» ها به ایران باعث ایجاد هیچگونه محدودیت و فشاری بر دیگر قبایل ترک که ترکمن نبودند و در ایران زندگی میکردند، نگردید.

۲. آق قویونلو‌ها

قراقویونلو ها بعد از شصت سال حکومت جای خود را به آق قویونلو‌ها دادند. آق قویونلو‌ها به‌صورت قومی پرجمعیت تر از آناتولی به آذربایجان آمدند. بدین صورت جریان ترک زبان شدن از آذربایجان فراتر رفته به عراق عجم هم کشیده شد. مثلاً در دوره جالریان در ولایت ری دهی بنام «ساری قامیش»، در غرب ری محلی بنام «ساجوجی بولاق» و یا در ورامین (جنوب ری) روستائی بنام «آبدین» موجود بود. یک نمونه دیگر این است که یک سیاح ونیزی از قصبه ای بنام «آوشار-افشار» بین ساوه و سلطانیه بحث میکند.

۳.صفویان

موج سوم و حتی بزرگتر کوچ که از ترکیه به ایران شده، زمان صفویه انجام یافته است. این جریان مربوط به ظهور شاه اسماعیل و دولت صفوی است. شاه اسماعیل درست در سال ۱۵۰۰ میلادی از مخفیگاه خود در اردبیل بیرون آمده برای دیدار با هواداران قزلباش (قیزیلباش) خود به قصبه «ساروقایا» از توابع شهر ارزینجان رفت و در آنجا با مریدان ترک اش یکی شده به ایران برگشت و آق قویونلو ها را شکستی سخت داد.

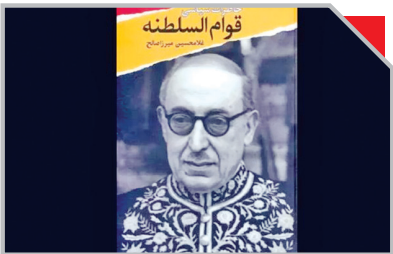
در نتیجه مهاجرت هائی که در زمان قراقویونلو، آق قویونلو و بخصوص صفویه از آناتولی به ایران شد، مناطق آناتولی شرقی با کمبود توده ترک زبان روبرو گردید. کافی است فقط این نمونه را بدهیم که تنها از ولایت انطاکیه و دور و بر آن ۱۵ هزار اسب سوار قبیله «تکه لو» (تکلو) همراه با زنان و کودکانشان به ایران مهاجرت کردند. کسانی که کوچ کردند، تنها ترکان کوچنده نبودند بلکه روستائیان ترک هم از شرق آناتولی رخت بر بسته رفتند. این عامل باعث شد که در بسیاری نقاط آناتولی شرقی سهم ترک زبانان در جمعیت تقلیل یافت. متقابلاً، این روند کوچ، جریان ترک شدن آذربایجان را به نتیجه نهائی رسانیده است.

در نتیجه همین تحولات است که سیاح اروپائی شاردن که در قرن ۱۷ در ایران بوده است مینویسد که ترکی در تمام غرب ایران تا ابهر در نزدیکی قزوین زبان حاکم بوده و حتی در دربار شاهان در اصفهان نیز ترکی بر فارسی اولویت پیدا کرده است. شاردن مینویسد در ایران «فارسی را لطیف، عربی را فصیح و ترکی را صحیح مینامیدند» و علاوه میکند که «فارسی به ترکی شعر و سخنان عاشقانه داده و در مقابل از ترکی کلمات مربوط به دربار و فرماندهی گرفته است» (شاردن، پاریس، ۱۸۱۱، جلد ۴، ص ۴۰، ۲۴۰). او مینویسد: «از ابهر به بعد، چه در شهر ها و چه در دهات فارسی حرف میزنند اما تا ابهر زبان مردم ترکی است ولی کاملاً شبیه زبان ترکیه نیست و از آن کمی فرق میکند» (جلد ۲، ص ۳۸۵-۳۸۶). و همچنین: «ترکی زبان لشکر و دربار است. در این محیط و بخصوص در کاخ های اشراف، چه بین مردان و چه میان زنان ترکی حرف میزنند و این موضوع به آن مربوط میشود که خاندان سلطنتی از سرزمینی ترک زبان است و حاکمین عبارت از ترکمان ها هستند که زبان مادری شان ترکی است» (جلد ۴، ص ۲۳۸). سیاح معروف عثمانی اولیا چلبی هم در سفر خود به ایران ترکی آذری را بصورتی کامل فراگرفته به ترکیه بازگشته است (سیاحتنامه، استانبول ۱۳۱۴ هجری، ص ۲۲۷ به بعد).

بعضی پژوهشگران اروپائی نوشته اند که تصمیم شاهان صفوی مبنی بر انتقال پایتخت از تبریز به اصفهان تأثیر مهمی بر ترک شدن آذربایجان گذاشته است. اصل جریان اما درست برعکس است. طوری که از خاطرات سیاحان هم بر میآید، زبان دربار صفوی در اصفهان ترکی بود. شاه عباس با سیاح اروپائی به ترکی صحبت میکرد و آن صحبت را به فارسی برای وزیرش ترجمه مینمود (لوسین لوئی بلان، شاه عباس یکم، پاریس ۱۹۳۲، ص ۲۳۵). یعنی حتی در شهری مانند اصفهان هم که زبان فارسی حاکم بوده، زبان دربار ترکی باقی مانده بود. اگر حتی اینطور نمیبود، در نهایت پادشاه و درباریان ناچار میشدند که به زبان محیط خود عادت کرده آن را قبول کنند. بهمین ترتیب سلجوقیان و دیگر حکمرانان ترک و مغول بنا به شرایط محیط خود فارسی را هم آموخته بودند. یعنی اگر حتی صفویان زبان ترکی را هم نمیدانستند، اما پایتخت را در آذربایجان حفظ میکردند، در آن صورت ترکی را میاموختند و به عادات ترکان نیز عادت میکردند. از این جهت انتقال پایتخت از تبریز به قزوین و از آنجا به اصفهان که شاهان صفوی برای حفاظت خود از حملات عثمانی ناچار به آن شده بودند، به گفته ذکی ولیدی توفان، از دیدگاه هویت ترکی آذربایجان نه مفید، بلکه مضر واقع شده است.



خاطرات سیاسی قوام السلطنه



وطن‌دوست

ماهنامه فرهنگی وطن یولی
سال نهم | شماره ۶۵ | ۸ صفحه

کتاب «خاطرات سیاسی قوام السلطنه» نوشته غلامحسین میرزا صالح به تازگی از سوی انتشارات معین به چاپ هفتم رسیده است. این کتاب در برگیرنده خاطرات احمد قوام یا قوام السلطنه از دوران دوم و سوم نخست وزیری‌اش است. در دهه‌های بیست و سی شمسی، که ایران درگیر بازی‌های حزبی، اضمحلال شخصیت‌های مختلف سیاسی و فرهنگی، تأثیرات حزب توده و در کشمکش میان شعارهای متفاوت از اندیشه‌های متنوع بود، احمد قوام، سیاست مدار به نام ایرانی، معروف به «قوام السلطنه»، اقدام به یادداشت برداری از خاطرات خود کرد که این نوشته‌ها به واسطه یکی از دوستانش غلامحسین میرزاصالح، به دست او رسید و وی با تدوین و تصحیح این نوشته‌ها، آن‌ها را در قالب کتاب «خاطرات سیاسی قوام السلطنه»، به انتشار رساند.

هفت تاریخHistory

تجلیل سایت آخار از ژنرالی که شکل پرچم این جمهوری را تعیین کرد نقش انگلیس در تأسیس جمهوری بادکوبه

سایت آخار، از رسانه‌های غیررسمی مهم حاکمیت باکو در پوشش انکار تعیین شدن رنگ پرچم جمهوری آذربایجان بر اساس دستورات ژنرال سر ویلیام تامسون انگلیسی در سال ۱۹۱۸ که الهام علی‌اف، حاکم کنونی باکو نیز به این واقعیت اعتراف کرده است، در تناقضی آشکار از همین ژنرال انگلیسی به‌خاطر به‌اصطلاح توصیه‌هایش در خصوص چپنش رنگ‌های پرچم جمهوری آذربایجان به نحوی که

جمهوری بادکوبه در سال ۱۹۱۸ با لشکرکشی امپراطوری عثمانی به قلمرو روسیه تزاری و هدایت مسلمانان قفقاز به تشکیل یک جمهوری تحت حمایت این ارتش تشکیل شد و عثمانی برخلاف وعده اولیه هرگز این جمهوری را به رسمیت نشناخت و قصد داشت این منطقه را به قلمرو خود ملحق کند که شکست در جنگ جهانی

اول و فروپاشی امپراطوری این فرصت را به استانبول نداد. عثمانی پرچم این جمهوری دست نشانده را نیز مشابه پرچم عثمانی به رنگ قرمز و هلال و ستاره طراحی کرد و تنها تفاوت آن با پرچم عثمانی وجود ستاره هشت پر بود. پس از خروج عثمانی و ورود نیروهای انگلیسی با هدایت ژنرال تامسون انگلیسی این پرچم به شکل بعدی آن تغییر کرد که اکنون محل مجادله در جمهوری آذربایجان شده است و الهام علی‌اف نیز در یکی از سخنرانی‌ها خود به آن اشاره کرده است. دولتمردان باکو با پوشاندن سیاست های استعماری عثمانی و انگلیس برای ایجاد این جمهوری دست نشانده تلاش دارند تا تکرار این گزاره‌هایش از گذشته نسبت به آنکارا و لندن اظهار سرسپردگی کنند. یکی دیگر از اقدامات عثمانی نامگذاری این منطقه به نام آذربایجان بود که نتیجه سیاست های توسعه طلبانه پانتر کیستی و با هدف اشغال آذربایجان اصلی در قلمرو ایران و در جنوب ارس بود. پیش از آن هرگز شمال ارس به نام آذربایجان نامیده نشده بود و این نامگذاری نیز در ایران دوره احمدشاه قاجار مورد اعتراض دولت ایران و مطبوعات و سیاستمداران قرار گرفت و هرگز به رسمیت شناخته نشد و مطبوعات و دولت آن زمان ایران این جمهوری را با نام جمهوری بادکوبه خطاب می کردند.

سایت آخار، از رسانه‌های غیررسمی مهم حاکمیت باکو در پوشش انکار تعیین شدن رنگ پرچم جمهوری آذربایجان بر اساس دستورات ژنرال سر ویلیام تامسون انگلیسی در سال ۱۹۱۸ که الهام علی‌اف، حاکم کنونی باکو نیز به این واقعیت اعتراف کرده است، در تناقضی آشکار از همین ژنرال انگلیسی به‌خاطر به‌اصطلاح توصیه‌هایش در خصوص چپنش رنگ‌های پرچم جمهوری آذربایجان به نحوی که کشوری اسلامی تلقی نشود، تحلیل کرد.

آخار در مطلبی به قلم ژانور علی‌اف تحت عنوان «چرا پرچم‌چان تغییر کرد؟» خدمات بی‌تغییر تامسون،» با تکرار این ادعا که جمهوری که محمد امین رسول‌زاده تأسیس کرد، نخستین دولت دموکراتیک در شرق و جهان اسلام بود، نوشت: «بسیار تأسف که امروز در جامعه درباره پرچم ما اطلاعات غلطی می‌نویسند، بدون اینکه فلسفه‌اش را بدانند. خطرناک‌ترین چیز این است که جامعه، رئیس دولت و مسئولان و رسانه‌ها را سردرگم می کنند. (اشاره غیرمستقیم به اعتراف الهام علی‌اف به نقش ژنرال تامسون انگلیسی در تغییر رنگ پرچم جمهوری به‌اصطلاح خلقی آذربایجان که ظاهراً محمد امین رسول‌زاده رئیس آن بود) آنها ادعا می‌کنند که فکر اصلی پرچم آذربایجان از ژنرال سر ویلیام تامسون که در زمان جمهوریت، فرماندار کل باکو بود، گرفته شده است. کسانی که این ادعا را دارند نه‌تنها حقایق محکمی ارائه نمی‌کنند، بلکه حتی فلسفه پرچم ما را هم نمی‌دانند. ژنرال سر ویلیام تامسون از سپتامبر ۱۹۱۸ تا می ۱۹۱۹، فرمانده نیروهای ارتش بریتانیا در شمال ایران بود و در این دوره فرماندهی نیروهای انگلیسی در قفقاز جنوبی را نیز برعهده داشت. او حق دخالت در امور داخلی جمهوری آذربایجان را نداشت در کتاب اودی ال آلتشتات Audrey LAltstadt که در سال ۱۹۹۲ در دانشگاه استنفورد تحت عنوان «ترک‌های آذربایجان: قدرت و هویت تحت حاکمیت روسیه»، بر اساس اسناد نادر و یادداشت‌های آن دوره نگارش یافته، تمهیدات ژنرال تامسون با دقت ذکر شده است که باید در امور داخلی این جمهوری دخالت نکنند. ژنرال تامسون در گزارش‌هایی که برای فرماندهی عالی ارتش انگلیس و شورای عالی اتحادیه آناتانت (اتحاد دوستی استعماری انگلیس و فرانسه و ایتالیا و… در آن زمان) می‌فرستاد، تأکید می‌کرد که جمهوری آذربایجان از توانایی ادامه حیات به‌عنوان یک کشور مستقل برخوردار است. با آنکه تامسون فرماندار کل باکو بود، در موضوع پرچم جمهوری آذربایجان دخالتی نداشت. او می‌خواست که یک دولت مدرن در دنیا به‌عنوان یک دولت ترکی اسلامی شناخته نشود. او فقط یک پیشنهاد داشت که در روز اول، رنگ سبز روی پرچم، در جلو نباشد تا کشورهای غربی آذربایجان را به‌عنوان کشور اسلامی تلقی نکنند. زیرا در آن زمان بزرگ‌ترین هدف این جمهوری به رسمیت شناختن استقلال آن توسط کشورهای آناتانت بود که اگر این شناسایی وجود داشت، آذربایجان اشغال نمی‌شد.» رسانه باکو در

تجلیل از نقش ژنرال انگلیسی در تعیین نمادهای جمهوری آذربایجان افزوده است: «به این سؤال که چرا پرچم قرمز رنگ با ماه و ستاره شش گوشه بر روی زمینه قرمز که قبلاً به تصویب رسیده بود، تغییر کرد؟» را می‌توان در همین توضیح جواب داد. مشخص است که دولت آذربایجان پس از انتقال

کتاب با نقدی مفصل بر «خاطرات سیاسی قوام السلطنه» آغاز می‌شود که گردآورنده سال‌ها پیش آن‌ها را در چندین شماره از مجله خواندنی‌ها به چاپ رسانده بود و اکنون نیز سرآغاز کتاب پیش روست تا از ویژگی‌ها و خصایص عمده کتاب «خاطرات سیاسی قوام السلطنه» پرده برداری کند. در ادامه به مسائل مختلفی پرداخته می‌شود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به تهیه طرح تحریم مذاکرات نفت، ارتباط شوروی و تجزیه آذربایجان و تشکیل حکومت‌های خودمختار آن، مانع‌ت دولت شوروی از خروج از خاک ایران، مذاکره وزیران خارجه دولت‌های آمریکا، شوروی و انگلیس درباره ایران، طرح تجزیه ایران، مفاد موافقت نامه قوام–سادچیکف، انتخابات دوره‌های چهاردهم و پانزدهم مجلس و نهایتاً اعلام جرم علیه «قوام السلطنه» و سقوط کابینه

هفت تاریخHistory

دکتر علی‌علی بابایی در منی

در روزهای نخستین مهر ۱۴۰۲، رجب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، در اظهاراتی تامل‌انگیز، از دریافت نشانهٔ (سیگنال) مثبتی از سوی ایران، برای گشایش مسیری که نخجوان را به باکو وصل می‌کند، خبر داد. به نظر می‌رسد که باید تحلیل نویسندهٔ روزنامه کیهان را پذیرفت که اظهارات اردوغان ترفندی برای فریب دادن طرف ارمنی است، زیرا به نظر می‌رسد که برخی از غریب‌گرایان در ارمنستان چندان انگیزه‌ای برای ایستادن در برابر ترکیه به عنوان یکی از اعضای پیمان ناتو را ندارند، و اردوغان در تلاش است از موضع ضعیف آنها سوءاستفاده کند. با این حال به نظر می‌رسد که اردوغان انگیزه‌های دیگری از بیان این اظهارات داشته است؛ شاید منظور او از نشانهٔ (سیگنال) مثبت از سوی ایران، در واقع نشانهٔ مثبت از سوی برخی از قوم‌گرایان ایرانی بوده که گشایش دالان سیونیک را در راستای تقویت اهداف پان‌ترکی‌شان می‌دانند. گذشته از آن، این احتمال هم وجود دارد که شاید اردوغان خودش «گیرندهٔ» آن نشانه (سیگنال) نبوده، و در عوض «فرستندهٔ» نشانه، به ستون پنجم خود در ایران بوده است. در واقع قوم‌گرایان ایرانی با نشان دادن «در باغ سبز»ی از منافع ادعایی و دروغین اقتصادی که از گشایش دالان سیونیک برای ایران حاصل می‌شود، به خیال خام خود می‌خواهند تا این آمادگی ذهنی را در مردم و تصمیم‌سازان ایرانی به وجود آورند تا ایران در برابر گشایش دالان سیونیک مخالفت نکند. در این میان نادر صدیقی، علیرغم توصیه های همهٔ مقامات عالی رتبهٔ سیاسی ایران در زین های گشایش دالان سیونیک، بیش از همه در موافقت با گشایش این دالان «حلم‌درانی» کرده‌است. او از سویی کوشیده تا با الهاء منافع اقتصادی دروغینی که از گشایش دالان سیونیک نصیب ایران خواهد شد، ایرانیان را فریب دهد: «نه علیف و نه پوتین و نه اردوغان هیچیک، احیای راه آهن باکو–نخجوان را به معنای طرد ایران از این شبکه توسعه محسوب نمی‌کنند و برعکس از راه آهن و خطوط مواصلاتی مذکور پلی می‌زنند به یک شبکهٔ مواصلاتی وسیع تر در سطح سه جمهوری قفقاز و سه کشور همسایه، چرا باید گفت آنچه که توراتیان را به هم متصل می‌کند ایرانیان را جدا می‌کند؟ از چه چیزی؟ از مناقشهٔ قره باغ؟ اگر

این مناقشه ۲۰ سال دیگر استمرار یابد چه چیزی عاید منافع ملی خواهد شد؟» (نادر صدیقی، قطار دوستی قفقاز عصر شوم ترکمانچای را پشت سر خواهد گذاشت، ص ۱۳–۱۴) و از سویی دیگر، صدیقی می‌کوشد که ایرانیان را از ایستادگی در برابر گشایش این دالان بترساند: «این باری حاصل جمع سفر که ناسیونال–فاشیست‌ها میان اتصال مثال باکو نخجوان قارص و انصاف برقرار می‌کنند کمترین خللی در شکل‌گیری توسعهٔ منطقه‌ای به وجود نخواهد آورد و فقط سیمای ایران را در نزد افکار مردم مسلمان آنسوی ارس مخدوش کرده و این دقیقاً مطلوب لابی های جنگ افروزی است که در این ۲۰ سال در کرسی های صلیبی خود در کنگرهٔ آمریکا و فرانسه تنور مناقشهٔ قره باغ و ماشین اشغالگری و آواره سازی را سوخت رسانی کرده‌اند» (همان، ص ۱۴) و سرانجام با بهره‌گیری از روش قدیمی «پانترک‌ها» کوشیده تا هر تلاشی را برای دفاع از یکپارچگی سرزمینی ایران به پادشاهی خواهان پیوند بزنند: «در اینسوی خط، در آردوی ناسیونالیسم ایران–شاهی، قطارستیزها می‌گویند خط اتصال میان ترکیه و آسیای میانه که از نخجوان و خاک ارمنستان می‌گذرد، در نقطهٔ تاریخی با آسیای میانه، «رویای پان ترکیستی توان» را محقق خواهد ساخت. آنها به این ترتیب سعی می‌کنند با توسل به یک درک عقب مانده از ناسیونالیسم، ماشین دیپلماسی همسایگان را متوقف کنند» (همان، ص ۱۴)

صدیقی در جای دیگر از لزوم بازگشایی مسیری از ایران برای پیوندزدن جهان ترک:ا سخن گفته است، تو گویی تاکنون ایران از رفت و آمد میان نخجوان و باکو جلوگیری کرده است. این بار نیز صدیقی تهدید کرده که در صورت ایستادگی در برابر اتحاد جهان ترک (پان ترکیسم) ایرانیان نصیبی جز شکست نخواهند داشت؛ گویی در جبههٔ آنها ایستاده و شکست ایرانیان را آرزو می‌کند: «ایران امروز نباید هویت خود را به شکل «سد» و حائل این و آن بازنامه‌ای کند. ایران، نه تنها نباید رسالت خود را در سیدودگی ضدترکی و ضدعثمانی تعریف کند بلکه باید با الهام از هسنی تاریخی و تمدنی خود «پل بینافرهنگی» و «قطعهٔ درهم جوشی شرق و غرب و شمال و جنوب» باشد و کمک کند قفقاز نیز در کلیت آذری و گرجی و ارمنی خود و در پیوند با روسیه و ترکیه، به نقطهٔ اتصال شرق و غرب تبدیل شود. قرانت ناسیونال– فاشیستی از هویت ملی، از خلال بازنامه‌ی هویت کشورمان به مثابه «سد ضدترکی» در حقیقت باری چنان سنگین و چنان تحمل‌ناپذیر بر این «سد» تحمیل می‌کند که فرجامی جز شکست و سدشکنی ندارد.» اما در واقع زبان‌های بسیاری از گشایش دالان سیونیک به اقتصاد ایران خواهد رسید که قوم‌گرایان برای شنیدن آن گوش شنوایی ندارند. از جملهٔ این زبان‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد:

وابستگی باکو به تهران برای برقراری حمل و نقل با نخجوان کاهش می‌یابد. دالان سیونیک همچنین راه ارتباطی داخلی باکو و ترکیه خواهد بود. بخش مهمی از تجارت ترکیه با آسیای میانه به ترانزیت با کامیون از طریق روسیه و ایران وابسته است. سالانه ۴۳ هزار کامیون ترکیهای از ایران به آسیای میانه می‌روند و با افتتاح دالان سیونیک، آنکارا جایگزین و میانبر جدیدی برای تجارت با آسیای میانه خواهد داشت. باکو ۱۵ درصد از ۳۵۰ میلیون متر مکعب گاز ارسانی از طریق ایران به نخجوان را به عنوان هزینهٔ ترانزیتی (ترانزیت) پرداخت می‌کرد. با گشایش دالان سیونیک، ایران این سود را از دست می‌دهد. قرارداد فروش گاز میان ترکیه و ایران در سال ۱۹۹۶م به امضا رسید و بر اساس آن قرارداد، ترکیه سال‌هاست که از ایران گاز خریداری می‌کند. با گشایش دالان سیونیک ترکیه می‌تواند گاز از آن را باکو خریداری کند. همچنین پروژهٔ خط لولهٔ گاز از ترکمنستان از طریق ایران به ترکیه و سپس به اروپا در سال ۲۰۱۷م به دلیل اختلافات مالی متوقف شد. ترکمنستان اکنون می‌تواند این گاز را از راه باکو به اروپا برساند. در این میان احتمال دارد، راه اندازی پروژهٔ خط لولهٔ ترانس خزر

اشاره کرد. چاپ هفتم کتاب «خاطرات سیاسی قوام السلطنه» با ۳۵۰ صفحه و قیمت ۲۵۰ هزار تومان عرضه شده است.

احمد قوام (۸ دی ۱۲۵۶–۳۱ تیر ۱۳۳۴) سیاستمدار ایرانی بود که در ایران قاجاری و پهلوی از ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۱ پنج بار به‌عنوان نخست‌وزیر ایران فعالیت کرد. قیام کلنل محمدتقی پسپان در خراسان در سال ۱۳۰۰ و غائله آذربایجان در سال ۱۳۲۵ در دوران نخست‌وزیری قوام رخ داد. او در زمان قاجار لقب قوام‌السلطنه یافت و محمدرضا شاه به او لقب حضرت اشرف را داد. از جمله فعالیت‌های مهم قوام السلطنه نگارش فرمان مشروطیت و نقش او در جریان فرقه دموکرات آذربایجان و خروج نیروهای شوروی از ایران در ۱۳۲۵ و نیز قیام سی تیر در سال ۱۳۳۱ بود.

دالان سیونیک، و درسی از خسرو انوشیروان

با حمایت آمریکا دوباره مطرح شود. این خط لوله که از ترکمنباشی تا باکو امتداد خواهد داشت با خطوط لولهٔ موجود که از باکو، گرجستان و ترکیه می‌گذرد، در صورت گشایش دالان سیونیک ادغام خواهد شد.

با وجود این تحرکات ایرانستیزانه، خوشبختانه در ایران عزم راسخ ملی برای جلوگیری از تغییر مرزهای بین‌المللی وجود دارد. در اینجا یادآوری درسی از تاریخ کهن ایران خالی از لطف نیست : در سال ۵۶۹ م، امپراتوری گوگ ترک‌ها (حک: ۵۵۲–۷۴۴م)، که در میانهٔ سدهٔ ششم میلادی در شمال شرق ایران تأسیس شده بود، سفیری برای ایجاد ارتباط با بیزانس به آن سرزمین گسیل کرد. شاید فرمانروای گوگ ترک‌ها، ایستعی ۱۱۰، در پی آن بود که متحدی قدرتمند در غرب ایران ساسانی بیابد و بیزانسی‌ها هم بی‌میل نبودند تا در شرق ایران آن روزگار که به هنگام پادشاهی خسرو انوشیروان در اوج قدرت بود، متحدی داشته باشند تا به وقت نیاز از دو سو به ایران هجوم بیاورند. در پی آن بازرگانان سغدی ۱۲] که تحت حاکمیت گوگ ترک‌ها قرار گرفته بودند از ایستمی خواستند تا تجارت ابریشم را با ایران آغاز کنند (مناندر محافظ ۲]، ص ۱۱). اینکه درست پس از برگشت سفیر ترکان از بیزانس، سغدی‌ها به فکر تجارت ابریشم افتادند، این گمان را به ذهن می‌آورد که مقصد اصلی آنها برای تجارت ابریشم، نه ایران بلکه بیزانس بوده است که ابریشم در آنجا از محبوبیت و قیمت بیشتری در مقایسه با ایران برخوردار بوده است (رضا، ص ۹۵–۹۷).

برای گشودن راه بازرگانی ابریشم، کاروانی از بازرگانان سغدی به رهبری شخصی به نام مانیاخ [۴] راه ایران را در پیش گرفتند و در تیسفون با خسرو انوشیروان دیدار کردند. به هنگام شنیدن درخواست سغدی‌ها، یکی از شاهزادگان هپتالی ۵] (حک: ۴۴۰–۵۶۰ م)، به نام کاتولف [۶] که سرزمینش از سوی ترکان اشغال شده بود و شناخت خوبی از ترکان و سغدی‌ها داشت، به انوشیروان مشورت می‌داد. در نتیجهٔ مشورت با کاتولف، انوشیروان بر آن شد تا ابریشم سغدی‌ها را خریداری کند و

در پیش چشمان متحیر آنها به آتش بکشد، تا به آنها بفهماند که خریداری برای ابریشم آنها در ایران وجود ندارد. اما این اقدام انوشیروان، ترک‌ها و سغدی‌ها را از تجارت ابریشم با بیزانس و ایران منصرف نکرد و آنها هیئت دیگری را به ایران فرستادند که آن هیئت نیز کاری از پیش نبرد. سرانجام سغدی‌ها مجبور شدند تا ابریشم خود را از شمال دریای خزر به روم بفرستند که آن راه نیز از طریق اقوام زیر نفوذ ایران در قفقاز شمالی برای آنها ناامن شده بود (مناندرِ محافظ، ص ۱۱۳–۱۲۷).

مناندرِ محافظ (ص ۱۱۳) دلیل مخالفت انوشیروان با گشودن راه بازرگانی ابریشم برای بازرگانان سغدی را نگرانی او از جاسوسی سغدی‌ها برای گوگ ترک‌ها دانسته است. با این حال می‌توان دلایل دیگری را برای این مخالفت انوشیروان برشمرد:

۱. امپراتوری گوگ ترک با فروش ابریشم به ایرانیان و بیزانس، از ثروت قابل ملاحظه‌ای برخوردار می‌شد و ممکن بود با تجهیز سپاهی قوی تر به مناطق غربی خود بیورش برد. ۲. همچنین امپراتور بیزانس می‌توانست با فروش ابریشم خریداری شده از گوگ ترک ها که در اروپا از محبوبیت بسیاری برخوردار بود به ثروتی هنگفت دست پیدا کند، که در این صورت توازن قوا در نقاط مرزی میان ایران و بیزانس به سود بیزانس بر هم می‌خورد. ۳. ارتباط بازرگانی میان امپراتوری گوگ ترک‌ها و بیزانس و رد و بدل شدن هیئت‌های سیاسی میان آن دو، به تحکیم روابط شان و برنامه‌ریزی برای ضربه‌زدن به ایران می‌انجامید. اینچنین بود که انوشیروان خطر تقویت اتحاد دو دشمن شرقی و غربی خود را با چشم‌پوشی از سود ناچیز تراگذری (ترانزیت) تجارت ابریشم میان بیزانس و امپراتوری گوگ ترک‌ها از بین برد. در زمانهٔ ما نیز هستند گندم نمایان جوفروش‌ی که با نفاق و تزویر، از منافع خیالی ایران در برابر عدم مخالفت با گشایش دالان سیونیک سخن می‌گویند، ولی ما باید به مانند انوشیروان، در برابر گشایش راهی که از یک سو، صهیونیسم و پان ترکیسم و از سوی دیگر، ناتو را بر ضد ایران به یکدیگر پیوند میدهد، پابداری کنیم.

پی‌نوشت:

- Istāmi
- سغد، سرزمینی در شمال شرقی فلات ایران. از دورهٔ باستان تا میانه، «سغد» این نامجای برای نامیدن تاجیکستان و ازبکستان امروزین به کار می‌رفته است. مردمان سغد در دورهٔ باستان بیشتر بازرگان بودند و در دورهٔ اوج فعالیت شان از چین تا بیزانس تجارت می‌کردند. پارسی زبانان فارواد (تاجیک‌ها)، از بازماندگان سغدی‌ها هستند. نام تاجیکستان نامی کم پیشینه است و به دلایل واهی بر سرزمین سغد نهاده شده است.
- Menander the guardsman
- Maniakh
- هپتالی‌ها یا هیاطله از اقوام آسیای میانه که در ۴۴۰ م امپراتوری آنها قلمرویی از شمال‌غرب چین تا حوضهٔ رودخانهٔ سیحون و دریاچهٔ آرال در بر گرفته بود و در سال ۵۶۷ میلادی به دست قوای مشترک خسرو انوشیروان و گوگ ترک‌ها سرنگون شدند.
- Katulph

منابع:

ادعای تازهٔ اردوغان دربارهٔ کریدور زنگزور، در خبرگزاری فارس
تبعات اقتصادی کریدور «زنگزور» چیست؟، روزنامهٔ آرمان شرق، ۱۴ شهریور ۱۴۰۲
رضا عنایت‌الله، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان، تهران، ۱۳۷۴
صدیقی، نادر، «فارس‌های سفید یکبار دیگر از قطار صلح و توسعه منطقه‌ای جا ماندند»، خبرگزاری‌مشق نو
صدیقی، نادر، قطار دوستی قفقاز عصر شوم ترکمانچای را پشت سر خواهد گذاشت
واکنش کیهان به طرح اردوغان درباره کریدور زنگزور؟، خبرگزاری الف
Menader the guardsman, The history of Menander the guardsman. Introductory essay, text, translation and historiographical notes by R. C. Blockley, Liverpool, 1985

